

گفت و گو با اندیشه تکفیر و مخالفان
آن

گفت و گو با اندیشه تکفیر و مخالفان آن

روی آوردن به اندیشه تکفیر عوامل گوناگونی دارد که افراد مختلف از آنها به عنوان توجیه کار خود استفاده می کنند، از قبیل فشارهای حکومتی، ادعای رجوع به قرآن و عمل به آن، ادعای عمل به سنت، جهاد اسلامی و ادعای کفر مخالفین. عقیده حسن البنا از تکفیر دیگران با این بهانه ها دور است و گروه جماعة المسلمین و رهبران آن کار را به تکفیر کشاندند.

گفت و گو با اندیشه تکفیر و مخالفان آن

با نخستین چاپ این کتاب در جمادی الأول سال 1397 هـ - مایو 1977م. - اندکی پیش از حادثه کشته شدن دکتر ذهبی که علت ظاهری محاکمه شیخ شکر مصطفی و یارانش بود، نامه تهدیدآمیز و با نام مستعار که از داخل مصر و با پست عادی ارسال شده بود، به دستم رسید. همچنین در سال 1401 هـ - 1981 م. - و بعد از چاپ دوم نسخه ی خطی کتاب «سنن الله الثابتة فی نهج الحركة الاسلامیه» مشتمل بر 49 صفحه دریافت کردم. کتاب مذکور دربرگیرنده یادداشت های به شرح زیر است:

أ- روش صحیح اسلام برای اعتلا بخشیدن به خلافت اسلامی از خلال تکفیر هر کسی که به افکار و آرای این جماعت ایمان نداشته باشد.
ب - اعتماد و اتکای دیگر حرکت های اسلامی بر واقعیت های جاهلی.
ج - اعتماد حرکت های اسلامی به برنامه های آموزشی جاهلیت.
د - درخواست اجرای احکام اسلامی از حاکمان کافر به منزله شکست است.
هـ - در نظر گرفتن مساجد ضرار به عنوان مساجد پروردگار، گمراهی است.
نوشته های مذکور در 146 صفحه و بدون ذکر نام نویسنده، بیانگر افکار و اندیشه های پیشرفته جماعت شیخ شکر مصطفی بود.

دشمنان اندیشه تکفیر

در سال 1400 هـ - 1980م. کتاب «مواجهة الفكر المتطرف فی الإسلام» تألیف دکتر حامد حسان و دکتر محمد عبدالعظیم علی و استاد ابوالفتاح یحیی و با مقدمه استاد کامل احمد که بر جلد آن، چاپ سوم نوشته شده بود در حالی که فقط تاریخ چاپ اول - 1980م. را در بر داشت، به زیور چاپ مجدد آراسته شد. این کتاب به نقد و بررسی افکار و آرای مرحوم شیخ شکر مصطفی، امیر جماعت اسلامی، که دیگران آن را به نام جماعت «تکفیر و هجرت» می شناسند و دیگر رهبران آن به خاطر ماجرای پرونده امنیتی دولت مصر با شماره 1977/6 محاکمه شدند، پرداخته و شامل موارد زیر است.[1]

1- برخی از اسناد و مدارک پرونده مذکور عبارتند از:

أ- تصویر صفحات شامل پاسخ های امیر جماعت در هنگام بازجویی ها به همراه امضای وی در زیر هر صفحه.

ب - کپی درخواست مؤلفان کتاب از دادگاه مبنی بر دریافت نسخه ای تایپ شده از افکار جماعت و اقوال و آرای امیر آن در جلسه دادگاه، درخواست مذکور به موافقت رئیس دادگاه در

تاریخ 15/1/1978م. مهر شده است.

ج - در ضمن اسناد و مدارک، نمونه هایی از اقوال و آرای رهبران جماعت در جلسه دادگاه ارائه شده است.

د - کپی نقد و سئوالات دکتر حامد حسان در جلسه دادگاه از شیخ شکری مصطفی که در جایگاه متهم قرار گرفته بود، رونوشت مذکور از روزنامه «الجمهورية المصریة» در تاریخ 26/10/1977م. نقل شده است.

ه - کپی مطالب چاپ شده در روزنامه «الأهرام المصریة» در تاریخ 12/3/1975م. درباره اسباب و علل حکم صادره توسط دادگاه مذکور، (صدور حکم دادگاه بدون حضور علمای أزهَر و دانشمندان مسلمان و مرکز تحقیقات اسلامی، جای تأسف دارد. دادگاه مذکور با صدور این حکم، خودداری علمای أزهَر و دانشمندان اسلامی را از انجام وظیفه و فرار از وظیفه تطبیق احکام دین که در زمة آن ها نهاده شده بود را رقم زد. علما و دانشمندان أزهَر نه به وظیفه خود عمل کردند که کلمه حق را آشکار سازند و نه جایگاه مناصب خویش را به دیگران که توانایی انجام این وظیفه را داشتند واگذار کردند).

2- کتاب مذکور علاوه بر انتشار اسناد و مدارک جلسه دادگاه، نوشته روزنامه «الاکهار المصریة» در تاریخ 26/10/1977م. مبنی بر حضور دکتر حامد حسان - یکی از اعضای پنج نفره که تحقیقی پیرامون افکار و اندیشه های جماعت در دادگاه ارائه کردند - در دادگاه و مباحثه وی با متهمان از جمله شیخ شکری مصطفی منتشر کرده است.

3- در مقدمه مؤلفان آمده است: (دادگاه مذکور از تمام هیأت های دینی و رسمی درخواست کمک و یاری کرد، اما هیچ کمک و مساعدتی دریافت نکرد و به همین دلیل است که آنان - مؤلفان کتاب - به دادگاه رفته و با متهمان مباحثه نموده و در جلسه های دادگاه تا زمان صدور حکم حضور داشته اند و سرانجام برای نقد و بررسی افکار و آرای جماعت مذکور دریافت نسخه ای از اقوال و سخنان رهبران جماعت را از دادگاه درخواست کردند.

علت گفت و گو با هر دو گروه

هنگامی که این مسائل و حوادث را ملاحظه کردم به این نتیجه رسیدم که چاپ سوم این کتاب می بایست در برگزیده شرح و تعلیق بر آراء و افکار هر دو گروه باشد. و به همین منظور، آن سه نفری که گفته می شود نماینده تفکر حکومتی هستند و دولت به همین دلیل برای آنان مسجد ویژه ای برای سخنرانی در نظر گرفته و دیگران را از سخنرانی منع کرده است، در سرلوحه آن شرح قرار گرفته اند. گفته می شود که اعلامیه کتاب «مواجهة الفكر المتطرف فی الإسلام» مبنی بر برگزاری همایش عمومی توسط مؤلفان در روزهای پنجشنبه هر هفته بعد از نماز جماعت در مسجد «النور الأحمدي» و رفتن آنان به دادگاه به منظور متهم ساختن آن جوانان و حمله ور شدن ایشان بر بخاری، مسلم، طبری، ابن تیمیه، ابن عربی، سید قطب و دیگران مدرک و شاهد این مدعا است. اسباب و دلایل اساسی خودداری کردن آن دسته از علما از صدور فتوا درباره اتهامات آن جوانان در دفتر خاطرات عالم مجاهد؛ شیخ ازهر عبدالحلیم محمود ذکر شده است، که نه مؤلفان کتاب مذکور و نه دادگاه، هیچ کدام - از آن دفتر خاطرات، یادی نکردند. در دفتر خاطرات یادشده آمده است که فتوا دادن بر اساس اقوال نوشته شده توسط دادگاه یا دادستانی و منسوب کردن آن به جوانان - حتی اگر جزو واقعیت های تحقیق و بازرجوی هم باشند - جایز و روا نیست، زیرا احتمال اکراه در آن اقوال وجود دارد، به ویژه آن که دادگاه مذکور، توسط حکومت و به منظور محاکمه کردن دشمنانش تشکیل گردیده که این امر برخلاف جریان طبیعی قضاوت عادلانه است.

اما اندیشه تکفیر در مبحث «حوار مع الفكر الغائب» دوباره مورد بررسی و نقد قرار گرفت. در

مبث مذکور دلایل جدید پیروان اندیشه تکفیر درباره خواستن حکم پروردگار از کافران و عزلت گزیدن پیامبر خدا ابراهیم علیه السلام از قوم اش که به طور واضح ارائه شده، مطرح گردیده است. اما مطالب و سخنان نوشته شده درباره ارشاد و پند دادن حرکت های اسلامی و سلفی بودن حسن بنا، بیانگر گفت و گویی دوستانه با برادران دینی است که از لحاظ فکری دچار انحراف نشده اند اما روش برخی از آنان در زمینه دعوت، موجب تعمیم اشتباهات گردیده است. آن جایی که تخصیص و نسبت ندادن آن اشتباهات به کسانی که مرتکب آنها نشده اند یا تساهل و تسامح در انکار منکر، لازم و ضروری است و این در حالی که از شروط نهی از منکر این است که منکر مشخص و معلوم باشد، نه در مسائلی که فقها در رابطه با آن اختلاف دارند.

تکذیب دشمنان توسط ویز دانا

اگر فرضاً بپذیریم که مؤلفان پیشین در نسبت دادن افراطی گری به آن عده از جوانان معتقد به تکفیر مسلمانان از قرن چهارم تاکنون، صادق هستند، بی گمان حکم آنان در مورد دیگر جماعت ها و گروه های اسلامی به افراطی گری، تهمت ناروایی است به آن جماعت ها و گروه هایی که به تکفیر هیچ مسلمانی که شهادتین را بر زبان جاری کرده و عملی را که موجب خروج وی از دایره اسلام باشند مرتکب نشده است، قائل نیستند و فقط خواهان برقراری احکام قرآن و احادیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم می باشند. مؤلفان کتاب یادشده گمان کرده اند که علت اصلی تکفیر، برخی از مراجع و مصادر میراث اسلامی است که نویسندگان فرهیخته آن ها دچار انحراف شده اند. آنان پنداشته اند که تمام انحرافات و کج روی ها به این مسأله بر می گردد که اغلب احادیث بخاری دروغ است و هر کس با مفهوم حاکم بر اساس غیر آنچه خداوند نازل کرده مخالفت کند، راه را به بی راهه رفته است. این مطلب در باب دوم کتاب یاد شده ذکر شده است. همچنین درباره علت اقدام این مؤلفان در رد و نقد اندیشه تکفیر آمده است: «جای بسی تأسف است که هیچ عالم دینی به نقد و رد این اندیشه منحرف، به گونه ای که آن نقد و رد با عقلانیت جوانان عصر کنونی سازگار باشد، اقدام نکرده است. از آن جایی که اندیشه اسلامی از زمان خوارج تاکنون فاقد نقد و جواب موضوعی مبتنی بر قرآن و احادیث صحیح بوده است.» [2] تمام این ادعاها، گزافه گوئی، بلکه تهمت و افترا است که نوشته های دکتر عبدالمنعم النمر، وزیر سابق اوقاف کشور مصر در پنج شماره پیوسته مجله «المصور» آن را انتشار و تکذیب کرده است. در شماره 3035 به بعد مجله مذکور - 24 صفر سال 1403 هـ - 1982/12/10م. آمده است:

از خلال پیگیری و توجه خاصی که به این موضوع - اندیشه تکفیر - داشتم، متوجه شدم که برخی از کتاب های پدیده مذکور و زمان پیدایش آن، شرایط و اوضاعی که در آن نشأت گرفته، مباحث و گفت و گوهایی که در سده شصت میان طرفداران این اندیشه و جمهور جماعت اخوان بازاقت شده و در رأس آن استاد حسن هضیبی در داخل بازداشتگاه صورت گرفت بود، به نقد و بررسی کشانده است و مایه خوشبختی آن است که نویسندگان کتابهای یاد شده جزو فرهیختگان و عالمان جماعت اخوان، که معاصر و شاهد زنده پیدایش اندیشه تکفیر در داخل بازداشتگاه بودند، بشمار می آیند. آن هائی که پس از این که اندیشه مذکور را در داخل بازداشتگاه مورد بررسی و نقد قرار دادند، آن را در خلال کتابهای خود به تیغ نقد سپردند که مهم ترین این کتابها عبارتند از: «دعاة لا قضاة» تألیف مرحوم هضیبی - «الخوارج و الأصول التاريخية لمسألة تکفیر المسلم»، تألیف عبدالمتعال عبدالواحد - «الغلو فی التکفیر» تألیف دکتر یوسف قرضاوی - «الحکم و قضیة تکفیر المسلم» تألیف استاد حقوقدان سالم بهنساوی. کتاب اخیر جامع ترین و شامل ترین این کتاب ها است که پیدایش اندیشه تکفیر و مباحثات و گفت و گوهایی را که در نقد و بررسی این اندیشه در داخل بازداشتگاه صورت گرفته بود، به بحث

کشانده است ... نویسنده این کتاب به دلیل این که شاهد زنده و عینی پیدایش اندیشه تکفیر و در گفت و گوها و مباحثاتی که در داخل بازداشتگاه پیرامون آن صورت گرفته، حاضر بوده است، اندیشه ذکور را به طور کامل مورد نقد و بررسی قرار داده است.

مباحث و نقدهای مذکور بخشی از کتاب استاد حقوق دان، سالم علی بهنساوی است که به منظور نقد و بررسی افکار عده ای از جوانان افراطی که از افکار و اندیشه های معتدل جماعت اخوان در داخل بازداشتگاه عدول کردند و به تکفیر تمام مسلمانان قائل شدند، تألیف گردیده است.

در این جا رشته سخن را به وکیل دادگستری، سالم بهنساوی می سپارم. او از جمع کسانی است که به ارائه و نقد اندیشه تکفیر پرداخته و آراء و افکار که توسط این جوانان افراطی مطرح گردیده و از اندیشه جماعت اخوان و مکتب اسلامی به دور است و تنها مستند و دلیل آن برخی از اقوال و سخنان دو مرحوم: سید قطب و ابوالاعلی مودودی است که آن را، به طور درست و صحیح نفهمیده اند، ثبت و ضبط کرده است. ترجیح دادم مجال بحث و مناقشه با این جوانان افراطی را به این نویسندگان واگذارم چرا که نویسندگان مذکور از نزدیک ترین افراد به آن جوانان هستند و همه آنان جزو یک جماعت بشمار می آیند که در داخل بازداشتگاه از یک مصیبت رنج می بردند. نویسندگان و فرهیختگانی که اندیشه تکفیر تمام مسلمانان - مردم، حکومت، علما و مؤسسات اسلامی - و مباح دانستن تجاوز به خون و اموال آنان را هرگز نپذیرفتند و آن در زمانی بود که حکومت، انواع شکنجه ها را در مورد آنان بکار برده بود ...

هیچ کس نمی تواند این نویسندگان را به دوستی و مماشات با حکومتی که آنان را مورد شکنجه قرار داده است، متهم سازد. علت قائل شدن آن جوانان به اندیشه تکفیر آزادی خود از زندان نبود، چرا که آنها تمام پیشنهادهای حکومت را برای آزاد شدن اشان و پرداختن تمام حقوق شان، به شرط آن که حمایت و پشتیبانی خود را از حکومت اعلام کنند، نپذیرفتند و تأیید و سازش با حکومت را رد نکردند و ماندن در بازداشتگاه و در زیر انواع شکنجه ها را بر حمایت از حکومت ترجیح دادند .. برخلاف ادعای این جوانان افراطی در مورد علمای آزر و دیگر علما هرگز نمی توان تصور کرد که دیدگاه و موضع گیری آن نویسندگان و عالمان در برابر این جوانان افراطی به منظور نزدیک شدن به حکومت بوده باشد.

استاد سالم بهنساوی در کتاب 375 صفحه ای خود یادآور شده است که قائلان به تکفیر مرتکبان گناه و تکفیر هر کسی که به عضویت جماعت شان درنیاید، در حقیقت، اصول و مبانی فرقه خوارج را که منقرض و به برگه دان تاریخ سپرده شده اند، بازسازی و تکرار می کنند. علاوه بر آن، عزلت ذهنی و فکری و اظهار تدریجی افکار و اعتقادات، جزو شیوه های فرقه باطنیان بوده است؛ آن هایی که شیوه های مجوسیان و یهودیان را عقیده خود قرار دادند و امت اسلام بر تکفیرشان اتفاق نظر دارد.[3]

او در مقدمه کتاب خود این پرسش را مطرح کرده است: «علت پیدایش دوباره این اندیشه چیست؟ و چه آینده ای در پیش رو دارد؟» و سپس می افزاید: و از آنجائی که نسبت به مباحث و ابزارها و روش های آنان اطلاع آگاهی دارم بنابراین ارائه این اندیشه و بیان دیدگاه اسلام در این باره را یک امر ضروری و لازم دانستم تا بدین ترتیب حکم پروردگار روشن گردد، و اگر کسی خواهان تکفیر مردم باشد براساس دلیل و مدرک به این عمل اقدام نماید.

سپس کتاب یادشده آغاز درگیری های وحشتناک و پیدایش تکفیر را مورد بررسی قرار داده است.

درگیری های خشن و پیدایش اندیشه تکفیر

مؤلف کتاب در زیر عنوان یادشده، پیدایش و اسباب اندیشه تکفیر را مورد بحث و بررسی قرار

داده و نتیجه گیری کرده است که مهم ترین اسباب پیدایش این اندیشه، شکنجه ها و آزار و اذیت هایی بود که در مورد اعضای جماعت اخوان در بازداشتگاه ها بکار گرفته شد. او می نویسد:

(بی گمان شیوه ها و ابزارهای خشنی که حکومت مصر بر ضد طرفداران اندیشه اسلامی بکار گرفت، از مهم ترین عوامل پیدایش اندیشه تکفیر بود». او در توضیح این مطلب می گوید: «این جوانان از خلال شکنجه ها و آزارهایی که در زندان ها و بازداشتگاه ها دیدند، و در مقایسه با دیگر گروه ها حتی یهودیان و کمونیست ها که از رفتار و احترام بهتری برخوردار بودند، به گونه ای که حتی اعضای جماعت اخوان خوابش را هم نمی دیدند. اجرای عملی سیاست شکنجه و آزار موجب فزونی کینه و خشم این جوانان برضد دولت گردید و جوانان را به طرح این پرسش واداشت که آیا این دولت، اسلامی است؟ آنان در نوشته های مرحوم سید قطب درباره جاهلیت و جامعه معاصر نمونه ها و مواردی یافتند که اندیشه تکفیر را در دل برخی از آنان به تکاپو انداخت و چنین پنداشتند که دولت و جامعه مرتد و کافر و جاهلی گشته اند».

وی می افزاید: «آنان در آغاز به همین مفهوم کلی اکتفاد کردن و وارد جزئیات مسائل نشدند و به همین دلیل از جامعه گوشه گیری نکردند و حرمت های آن را بشمار نیاوردند». به عبارت دیگر، برخی از جوانان به چیزی فراتر از کافر بودن جامعه اعتقاد نداشتند. اما آن هنگام که آزارها و شکنجه ها برضد جماعت اخوان دوچندان شد اوضاع و احوال دگرگون گردید «آن هنگامی که بازداشت شدگان در زندان ابوزعبل و طره و زندان جنگی، با مسئولان حکومت مواجه شدند که از آن ها می خواستند رئیس جمهور را بدون چون و چرا و با روح و جان تأیید کنند و اعتراف نمایند که او خلیفه عادل است) و در غیر این صورت باید شکنجه دوچندان باشند.

اینجا بود که درگیری خشن در زندان جنگی و بازداشتگاه «ابوزعبل» درگرفت و تا لحظه های اولیه پیدایش اندیشه تکفیر ادامه داشت و در همین هنگام بود که همه بدون هیچ شک و تردیدی اعلام کردند میان آنان و حکومتی که حقوق شان را سلب کرده و نقش جلاد را ایفا می کند، هیچ عهد و پیمانی وجود ندارد.

اینجا بود که ستم گری «حمزه بسیونی» به اوج خود رسید و حوادث و مشکلات دوچندان گردید (و برخی از جوانان اعلام کردند که رئیس جمهور هم چون «ابن جوریون» و «اشکول» کافر است و این جاهلیت مصری است که با جاهلیت اسرائیلی دچار اختلاف شده است و اسلام از هر دوی آنان بیزار است) مقصود آنان از این سخن، این بود که آنها کشورشان را در جنگ با اسرائیل تأیید نمی کنند. [4]

اینجا بود که دولت وارد عمل شد و این جوانان را در سلول های ویژه زندانی کرد. سلول هایی که مباحث پیدایش «اندیشه تکفیر» در آن شکل گرفت (و پس از پایان رسیدن دوران محکومیت و آزاد شدن از سلول های خصوصی، آن ها در حجره ها و مکتب ها پخش شدند و فکر و اندیشه خود را ترویج دادند).

این گزیده ای از آنچه که وزیر سابق اوقاف نوشته بود و مؤلفان سرگشته، منکر آن شدند.

نقد موضوع دشمنان تکفیر

کتاب مورد بحث با استناد به قرآن و احادیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم به نقد و رد اندیشه تکفیر پرداخته ولی در برخی جاهای آن انحراف از قرآن و سنت مشاهده می شود که مؤلفان کتاب تلاش کرده اند برای سرپوش گذاشتن این انحرافات، با خدشه وارد کردن به احادیث صحیح و طعنه زدن بر مراجع فقهی - که خطای مؤلفان را آشکار می سازد - از جمله کتاب «الفتاوی الحمویة الکبری» ابن تیمیه، «الناسخ و المنسوخ» ابن جعفر نحاس، «احکام القرآن» ابوبکر بن عربی، «تفسیر طبری»، زادالمسلم فیما اتفق علیه البخاری و مسلم و

کتاب «المنتخب من تفسیر القرآن» چاپ شده توسط مجلس اعلای شئون اسلامی و کتاب «الفقه السنّه» سید سابق، جبران سارند. از مهم ترین خطاهای صورت گرفته در کتاب یاد شده موارد زیر است:

ادعای رجوع به قرآن

روی جلد کتاب یادشده عبارت «مقدمه توسط استاد گرانمایه؛ یحیی کامل احمد، نوشته شده است و در داخل کتاب، عبارت «این کتاب توسط مؤلفان به آن استاد گرانمایه اهدا می گردد» نقش بسته و در کنار آن نوشته شده است که این، کتاب اثری از آثار و ثمره تلاش و کوشش استاد گرانمایه یحیی کامل احمد است. در مقدمه کتاب آمده است «قرآن کریم قاعده و روش استنباط را به صراحت بیان کرده و دین اسلام قواعد و اصول اندیشیدن صحیح و روش بحث و تحقیق در قرآن را مشخص کرده است. از جمله این قاعده قرآن که به عنوان اولین و آخرین مرجع برای هر کسی که به دین اسلام اعتقاد دارد، شناخته می شود و می گوید: تمام احادیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم مرتبط با قرآن است و هرگز با آن مغایرت ندارد و دلیل این قاعده، فرمایش پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم است که فرمود: شما بعد از من دچار اختلاف خواهید شد پس هر حدیثی که به من نسبت داده شود آن را بر کتاب خداوند عرضه نمایید، اگر موافق با کتاب خداوند باشد آن حدیث از من است اما اگر مخالف قرآن باشد آن حدیث از من نیست» این حدیث شریف در حقیقت به عنوان شرح صحیح و دقیق شناخت احادیث صحیح از احادیث جعلی که به دروغ به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم نسبت داده می شوند، به شمار می آید». آن استاد گرانمایه در ادامه می افزاید: «اما برخی از پی دینان پنداشته اند که حدیث یادشده توسط زنادقه وضع شده است، تا بدین ترتیب بتوانند مقید نبودن به قرآن را برای خود مباح و جایز دانند و امور و مسائل دینی را براساس خواسته های نفسانی خویش تفسیر و توجیه نمایند و امور باطن و دروغین را با این ادعا که در حدیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم ذکر شده اند تکرار سازند». مؤلفان کتاب یادشده، این سخنان را به عنوان روش تشخیص حدیث صحیح بیان کرده اند. واقعیت این است که این سخنان بیانگر این حقیقت نقد و بررسی آن تألیف شده است، بدین ترتیب اندیشه تکفیر به دلیل رجوع نکردن پیروان آن به احادیث نبوی، برای او قواعد شرعی شده است.

در اینجا لازم است که سخنان مؤلفان و پیشوای آنان و هر کس که در راه آنان گام گذاشته است را مورد نقد قرار داده و آن ها را متوجه حقایق زیر سازیم:

یکم: اینکه از نظر اسلام قرآن تنها مرجع استنباط و قانونگذاری و اولین و آخرین مرجع برای شخص مسلمان است، درست نیست. بلکه برگشت به قرآن و حدیث نبوی در هنگام استنباط و قانون گذاری، یک اصل قرآنی است. خداوند متعال می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا)

نساء: 59

«ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا - قرآن و از پیغمبر - سنت - اطاعت کنید و از کارداران و فرمانروایان مسلمان خود فرمان باری نمایید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا - قرآن و پیغمبر او - رجوع به سنت نبوی - برگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهترین و خوش فرجام تر است.»

دوم: اینکه سنت نبوی باید بر قرآن عرضه شود بدین معنا که اگر سنت موافق قرآن است بدان عمل باید کرد و اگر موافق قرآن نیست باید به دروغ و جعلی بودن آن حکم داد، صحیح نیست

زیرا پروردگار متعال می فرماید:
(وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا)

حشر: 7

«چیزهائی را که پیغمبر برای شما آورده است اجرا کنید و از چیزهائی که شما را از آن بازداشته است دست بکشید.»

هر انسان عاقل ملاحظه می کند که آیه مذکور ما را به اطاعت و پیروی از دستورات پیامبر 6 که مستقل از قرآن است سفارش می کند وگرنه دستورات پیامبر همان دستورات قرآن است دیگر نیازی به نصّ درباره پیروی از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به طور مستقل نمی بود و قول پروردگار که می فرماید:

(مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ طَاعَ اللَّهَ)

«هر کس از پیامبر اطاعت کند از خداوند اطاعت کرده است.»

و (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول)

نساء: 59 - 58

از خداوند اطاعت نمائید و از پیامبر اطاعت کنید، بی معنا و بی فایده خواهد بود. امام شافعی رضی الله عنه در این باره می گوید: (پیغمبر خدا در کنار قرآن دستوراتی سفارش داده است و در مورد چیزهائی که درباره آن ها نصّ قرآنی وجود ندارد نیز دستوراتی صادر کرده است و خداوند ما را ملزم به تبعیت و پیروی از تمام دستورات وی ساخته است.) [5] و ابن حزم می گوید: (اگر کسی بگوید فقط به آن چه که در قرآن آمده است عمل می کنم به اجماع امت کافر می گردد) [6] این موضوع در کتاب «السنة المفتری علیها» به ویژه در فصل اول و دهم مفصلاً بحث شده است.

سوم: حدیث «و ما خالفه فلیس منی» مورد استدلال قائلان به رد سنت نبوی مخالف قرآن نسبت به آنچه که هواپرستان می فهمند و هر کسی که مدعی تناقض میان سنت و قرآن است صحیح نیست و طبق آنچه که امام شافعی و امام علی بن مدینی مفصلاً بیان کرده اند توسط زنادقه جعل شده است [7] و برخلاف ادعای آن شیخ بزرگوار آن هائی که چنین حکمی صادر کردند که از جمله امام شافعی و امام مدینی - شیخ بخاری - هرگز زندیق نیستند و نه تنها هیچ عالمی قائل به صحیح بودن حدیث مذکور نیست [8] بلکه پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در حدیثی صحیح مسلمانان را از این بدعت گذاران برحذر داشته و فرموده است: «ألا یوشک رجلٌ شعبان علی أریکته یقول: علیکم بهذا القرآن فما وجدتم فیہ من حلال فأحلّوه و ما وجدتم فیہ من حرام فحرّموه ألا إتی أوتیت القرآن و مثلُ معه» هان برحذر باشید از کسی که در آینده ای نزدیک به شما خواهد گفت: به این قرآن روی آورید و هر حلالی که در آن یافتید حلال بدانید و هر حرامی که در آن یافتید حرام بدانید، هان آگاه باشید که قرآن و همانند آن به من داده شده است. حدیث مذکور توسط ابوداود و ترمذی و ابن ماجه و ابن حبان و حاکم روایت شده است.

چهارم: ادعای وجوب عرضه کردن سنت نبوی بر قرآن کریم به منظور مطمئن شدن از صحت سنت صحیح نیست زیرا سنت همانند قرآن از سوی پروردگار وحی شده است و تنها فرق میان قرآن و سنت در این است که قرآن هم از الحاظ الفاظ و معانی از سوی خداوند متعال است ولی سنت معانی اش از سوی خداوند اما الفاظش از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم است که همین مورد اخیر - الفاظ سنت از پیامبر است - به منزله اذن دادن به فقیهان صحابه تا معنای حدیث را روایت کنند. [9]

خداوند متعال سنت نبوی را تبیین کننده و شرح دهنده قرآن قرار داده است و می فرماید:
(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ)

نحل: 44

«قرآن را بر تو نازل کریم تا آنچه بر مردم نازل شده است را برای آنان توضیح نمایی.» و به همین دلیل است که قرآن متضمن دستور به نماز زکات، روزه و حج گردیده اما اوقات و کیفیت این دستورات را تبیین نکرده است. حال اگر عده ای مطلقاً قائل به عدم التزام به سنت باشند. بلاشک کسانی نیز خواهند گفت آنچه که دل بدان اطمینان دارد مقدار واجب در نماز است و نمازهای پنج گانه الزامی نیست زیرا در قرآن نصی در این باره وجود ندارد و همچنین زکات معادن و گنج های زمین مانند نفت در قرآن ذکر نشده است و بدان ملتزم نمی باشم زیرا احادیث مربوط مخالف قرآن است. علاوه بر این که سنت تبیین کننده قرآن است قواعد مورد قبول علمای حدیث درباره بررسی صحت یا ضعف حدیث پیرامون عدالت راویان و مقدار اعتبار حافظه ی آنان - ضبط - دور می زند حال آن که عبارت «مخالفت حدیث با قرآن، غیر منضبط و مقدمه ای باطل است که به نتیجه غلط که همان رد سنت نبوی است می انجامد و آن هم فقط با این ادعا که احکام مورد بحث در قرآن ذکر نشده است.

البته ناگفته نماند که غیر منضبط بودن عبارت «مخالفت حدیث با قرآن» مانع از این نمی شود که علمای حدیث در مورد جعلی بودن حدیثی به مخالفت آن حدیث با قرآن یا سنت صحیح استدلال کنند. و در نتیجه، عدالت و ضبط راوی حدیث را بررسی کنند. علمای حدیث با این عمل طاقت فرسا بود که توانستند سنت را به شمارش خود درآورند و صحیح را از غیر صحیح جدا سازند. بنابراین برگشت به این مصادر که به وضع قواعد علمی و صحیح پرداختند و سنت صحیح و قرآن را در یک منزلت قرار دادند تا به عنوان تنها مصدر شناخت احادیث مخالف و جعلی باشد واجب است. [10] و ای کاش آن مؤلفان و شیخ شان به چنین نظری قائل می شدند چرا که عقیده شان مبنی بر عرضه کردن تمام سنت و قرآن و دور انداختن احادیث مخالف، مقدمه ای غیر صحیح و قاعده باطل و نامنضبطی است که به رد سنت می انجامد.

افترا بستن به احادیث نبوی

در متن کتاب مذکور [11] آمده است که جماعت های افراطی برای ترویج دعوت و افکار خود به احادیث جعلی که توسط دشمنان اسلام و به منظور ایجاد فتنه میان مسلمانان وضع شده است اعتماد و تکیه می کنند و بنابراین تنها راه چاره همان عدم قبول احادیث مخالف قرآن - با استناد به اینکه جعلی بودن آن حدیث روشن و ثابت گردید - است. احادیثی که توسط آن مؤلفان رد شدند به شرح زیر است.

احادیث پیرامون مشروعیت دوری گزیدن از جامعه

مؤلفان احادیث زیر را به عنوان دلیل جوانان قائل به تکفیر برای دوری گزیدن از جامعه ذکر کرده اند:

- 1- زمانی فرا خواهد رسید که دین دینداران سالم نمی ماند مگر دین آن عده ای که از یک کوه بلندی به کوه بلندی دیگری بگریزند.
 - 2- زمانی که گوسفندان بهترین اموال مسلمانان شوند و در دره ها و مناطق باران خیز به دنبال آن ها رود و به خاطر دین خود از فتنه ها فرار کند، نزدیک است.
- مؤلفان مذکور چنین پنداشتند که این احادیث جعلی هستند و سبب هجرت و عزلت جستن آن جوانان از جامعه بودند. در این جا چند نکته را به اطلاع آن مؤلفان می رسانم:
- 1- دادگاه نسخه ای از تحقیق و سخنان آن جوانان تحویل آنان داده بود اما در آن تحقیق هرگز به آن احادیث استناد نشده است و مؤلفان نیز در این باره هیچ مرجعی ذکر نکرده اند.
 - 2- در مقدمه این کتاب و به نقل از «ذکریاتی مع جماعة المسلمین» این مسأله ارائه شد که رهبران جماعت مذکور برای ترویج افکار و عقاید از خلال رسانه های عمومی وارد مذاکره با

نماینده دولت شدند چرا که آن‌ها به سوی هجرت فرا می‌خوانند و برخلاف جماعت‌هایی که خواهان برقراری احکام اسلامی هستند آن‌ها با حکومت اختلافی ندارند. بنابراین ادعای اعتماد جماعت مذکور به این احادیث، باطل است و اطلاع اینجانب بر جزوه‌های خصوصی آنان و گفت‌وگوی مستقیم با آنان - بطلان این ادعا را مؤکدتر می‌سازد چرا که هیچ کدام از آن‌ها در گفت‌وگوی خود به این دو حدیث استناد نکرده و فقط به آیات قرآن و به منطقی که می‌پنداشتند آن برگرفته از قرآن است استدلال کردند که این مسأله در فصل هفتم و هشتم به طور مفصل بیان گردید اما شبهه‌های جدید در فصل دهم بررسی شدند.

3- احادیث در رابطه با دوری جستن از فتنه حتی اگر به گریختن به دره‌های کوهستان باشد صحیح می‌باشند [12] اما مؤلفان مذکور از پیش خود مسأله‌ای مطرح کردند که هرگز نتوانستند آن را اثبات کنند نه با بیان مقدار فتنه‌ای که عزلت از جامعه را روا می‌سازد و نه با بیان مصدر آنان در رابطه با استناد آن جوانان به آن دو حدیث یا بیان مصدر آن‌ها در رابطه با صحیح یا ضعیف بودن آن دو حدیث. آن‌ها براساس این فکر غلط به نتیجه‌گیری پرداختند حال آن که حدیث دوم در صحیح بخاری روایت شده است اما حدیث اول در کتب نه گانه حدیثی وجود ندارد.

سبب تحریم آموزش

آن مؤلفان [13] ادعا کردند مشهورترین احادیث جعلی که جوانان بدان تمسک جستند روایتی است که از روی دروغ به بخاری و مسلم نسبت داده شده است که من روایت مذکور از این قرار است: «ما اُمّتی اُمّی هستیم که نه می‌نویسیم و نه حساب می‌کنیم». و گفتند که جماعت مذکور براساس همین حدیث است که مسأله تعلیم و تعلّم را تحریم کردند. جای بسی تأسف است که آن مؤلفان از فهم صحیح این حدیث نبوی عاجز ماندند و ادعا کردند که آن حدیث، صحیح نیست و به دروغ به صحیح مسلم و بخاری نسبت داده شده است که البته هیچ مسلمانی یا منافقی به چنین ادعایی باور ندارد و هرگز این ادعا که مستند جماعت مذکور در ترک تعلیم حدیث مذکور بوده است صحیح نمی‌باشد زیرا آن جماعت به این آیه شریفه استناد کرده اند:

(هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا ...)

جمعه: 2

«خداوند است که در میان بی‌سوادان پیامبری از خود آن‌ها برانگیخت...» علاوه بر آن، حدیث نبوی و آیه قرآنی مذکور بر استمرار وصف اُمّی بودن دلالت نمی‌کنند. وصف مذکور بیانگر وضعیّت قوم عرب در هنگام نزول قرآن است که نه می‌نویسند و نه حساب می‌کنند و پیامبر صلّ الله علیه و آله برای آموزش قرآن و حکمت - سنّت - به آنان برانگیخت شده است. این مسأله در فصل هشتم تحت عنوان «اُمّی بودن پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم از نظر اندیشه تکفیر» به طور مفصل بررسی گردیده است. خواننده محترم را بدانجا ارجاع می‌دهیم.

پیرامون تحریف مسدله حکم براساس قرآن و سنّت

مؤلفان مذکور ادعا کردند که در کتاب‌های قدیمی در رابطه با مسأله امر به معروف، کشتن مرتد، جنگ با مشرکان و اُمّی بودن قوم عرب و پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به احادیث دروغین استناد شده است که نقد و رد این ادعاها در میحث مربوطه به خود به طور مفصل ارائه شده است. اما در همین نوشته‌های آن مؤلفان ملاحظه می‌کنیم که آن‌ها مفهوم حکم براساس آنچه خداوند نازل کرده است را تحریف کرده اند و فقها را به تحریف متهم ساخته اند آنجا که گفته اند: [14] (برخی از جماعت‌های اسلامی و به ویژه در این دوره اخیر به طرح شعارهای دینی دارای مفاد ضرورت تطبیق شریعت اسلامی، برپا ساختن حدود الهی و حکم بر

اساس آنچه که خداوند نازل کرده، پرداختن است و برای این منظور به ترویج مفاهیم باطل و غلط برگرفته از برخی آیات قرآنی است حکم کند. آن آیاتی که هر مسلمانی را فرا می خواند که بر اساس آنچه خداوند نازل کرده است حکم کند. کلمه حکم مذکور در آیات مربوط به برپایی حکم پروردگار و همچنین آیات مربوط به اقامه حدود الهی مورد سوء استفاده قرار گرفته اند زیرا در آیات مذکور حاکمان مورد خطاب قرار گرفته اند نه سایر افراد جامعه ... آن جماعت ادعاها و شعارهای مذکور را وسیله ای برای رسیدن به حکومت قرار داده اند).

مؤلفان سپس در ادامه افزودند: (آیات مذکور هر مسلمانی را مورد خطاب قرار داده و نه فقط شخص حاکم مورد خطاب است همان گونه که سوداگران تبلیغات و شعارها ادعا می کنند.) [15] آن ها سپس مثال هایی در مورد حکم براساس آنچه خداوند نازل کرده است ذکر کردند که به قرار زیر است:

1- طهارت و غسل دادن از جنابت که هر کس طهارت کند و از جنابت غسل کند براساس آن چه که خداوند نازل کرده است و هر کس که به احکام مذکور پایبند نباشد براساس آنچه خداوند نازل کرده حکم نکرده است.

2- احکام وضو و احکام نماز.

3- احکام ازدواج، طلاق و معاملات.

آن مؤلفان در ادامه گفتند:

(هر کس در این امور ملتزم و پایبند به احکام قرآن و سنت نبوی باشد براساس آنچه که خداوند نازل کرده حکم کرده است اما اگر در مسائل عبادی و معاملات پایبند به احکام قرآن و سنت نبوی نباشد براساس غیر آنچه نازل کرده حکم کرده است.) [16] این اصلاح طلبان گمان کردند که با چنین اظهار نظرهایی به درمان و چاره جویی مسأله تکفیر می پردازند حال آن که آن ها با این نظر فاسد و باطل ندانسته به تکفیر گناهکاران حکم داده اند.

آن کسی که پایبند برخی از احکام معاملات اسلامی یا برخی از احکام نماز و روزه نباشد گناهکار است و خداوند متعال در این باره فرموده است:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ) نساء: 116 -

48

اما بر اساس نظر مؤلفان مذکور مرتکب این گناهان در زمره کسانی بشمار می آید که بر اساس حکم پروردگار حکم نمی کنند و این در حالی است که آن ها از حکم چنین شخصی که همان قول پروردگار متعال است که می فرماید:

(وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ)

مائده: 44

آگاه و مطلع می باشند. مؤلفان مذکور می بایست میان دو مسأله فرق قائل می شدند:

1- هر کسی که برای خود یا برای دیگران براساس شرع حکم نکند اما منکر حکم پروردگار نباشد و به گناه خود اقرار نماید او گناهکار است و در زمره کافران بشمار نمی آید.

2- و اما کسی که بر اساس حکم پروردگار حکم نکند و منکر حکم پروردگار باشد و بیندازد که دیگر احکام از حکم پروردگار بهتر است او به اتفاق امت اسلام کافر بشمار می آید که این مسأله در مبحث خود به طور مفصل بررسی شده است.

از جهتی دیگر ملاحظه می شود که آن مؤلفان ادعا کردند که آن جوانان حدیث امر به معروف و نهی از منکر را در محل خود بکار نرفتند چرا که آن ها گمان کردند که انکار فیزیکی - با دست - جزو اختیارات آنان است حال آن که این عمل جزو وظایف دولت است. و این در حالی است که مؤلفان این سخن خود را فراموش کرده اند آنجا که می گویند: در اجرای حدود فقط حاکم مورد

خطاب نیست بلکه مردم نیز مورد خطاب می باشند و اجرای حدود توسط هر شخصی صورت می گیرد. سخن مذکور در مورد امور و مسائل شخصی صحیح است اما در مسائل اجتماعی و قانونی و اقتصادی که در حوزه اختیارات حاکم است صحیح نیست. علاوه بر آن، مؤلفان فراموش کردند که در قصاص و رجم، قتل نفس و در قطع دست، تلف عضو وجود دارد و اجرای این امور فقط به حاکم اختصاص دارد و خداوند درباره آن فرموده است:

(أَفْحَكُمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ)

مائده: 50

«آیا آن ها خواهان حکم جاهلیت اند».

اما به خاطر موالات و مماشات با حاکم، تحریف حقایق چه روا است! مؤلفان این حدیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم را که در آن فرموده است: «دستور داده شده که تا با مردم بجنگم تا این که گواهی دهند که جز خداوند، معبود به حق وجود ندارد که اگر آن را بر زبان جاری سازند خودشان و اموالشان مگر به حق بر من حرام است» پیوسته تکرار کردند و سرانجام گفتند: این حدیث جعلی است و به دروغ به امام بخاری و امام مسلم نسبت داده شده است زیرا حدیث مذکور به جنگ با مردم به منظور مجبور کردن آن ها به وارد شدن به دین اسلام فرا می خواند و جنگ با مردم به منظور مجبور کردن آن ها به وارد شدن به دین اسلام با بسیاری از آیات قرآنی تناقض دارد از جمله این قول پروردگار متعال که فرموده است:

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ)

بقره: 256

(فَإِنْ أَسْلَمُوا فَقَدِ اهْتَدَوْا وَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاءُ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ)

آل عمران: 20

«در پذیرش دین هیچ اجباری وجود ندارد - بگو به اهل کتاب و به بی سوادان آیا شما تسلیم شده اید؟ اگر تسلیم شوند بی گمان هدایت یافته اند و اگر سرپیچی کنند بر تو ابلاغ رسالت است و بس و خدا بینا به بندگان است.»

تحریف احادیث و افترا به آنها

این مؤلفان با این ادعا که حدیث مذکور و به دروغ به صحیح بخاری و مسلم نسبت داده شده است به سنت نبوی افترا بستند زیرا آن ها مشخص نکردند که کدام یک از راویان حدیث متهم به جعل حدیث است. آن مؤلفان می دانند که حدیث جعلی حدیثی است که به دروغ و از روی افترا به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم نسبت داده می شود که این عمل مجرمانه توسط راوی جاعل حدیث انجام می گیرد. [17]

علاوه بر آن، آنان به بخاری و مسلم نیز افترا بستند زیرا منبع مورد استناد آن ها در این باره را مشخص نکردند و این در حالی است که آن ها می دانند هیچ عالمی از عالمان حدیث یا عالمان جرح و تعدیل اریان حدیث مذکور را متهم نکرده و به جعلی بودن حدیث [18] حکم صادر نکرده است. [19] همچنین مؤلفان مذکور مفهوم حدیث نبوی را تحریف کردند و ادعا کردند که آن به جنگ با مردم به منظور مجبور ساختن آنان به ورود به دین اسلام فرا می خواند و بر این اساس نتیجه گرفتند که حدیث مذکور با قرآن در تعارض است. زیرا قرآن اجبار و اکراه برای ورود به دین اسلام را مورد نهی قرار داده است. حال آن که حدیث شریف متضمن اکراه مردم برای ورود به دین اسلام نمی باشد و با قرآن متعارض نیست. جهاد و جنگ در اسلام فریضه ای با اهداف اجتماعی است که اکراه بر دین جزو آن اهداف نمی باشد و میان جهاد و آزادی عقیده تعاضی وجود ندارد. خداوند متعال در این باره می فرماید:

(لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ)

بقره: 256

(فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلٌّ مَرْصِدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

توبه: 5

و نیز می فرماید: (قَاتِلُوا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَا يُحَرِّمُونَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَلَا يَدِينُونَ دِينَ الْحَقِّ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ)

اجبار و اکراهی در قبول دین نیست چرا که هدایت و کمال از گمراهی و ضلال مشخص شده است - هنگامی که ماه های حرام پایان گرفت مشرکان را هر کجا بیابید بکشید و بگیرد و محاصره کنید و در همه کمین گاه ها برای آنان بنشینید. اگر توبه کردند و از کفر برگشتند و نماز خواندند و زکات دادند راه را بر آنان باز گذارید. بی گمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت گسترده است.

همچنین حدیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم: «دستور داده شدم تا با مردم بجنگم تا این که گواهی دهند که جز خداوند معبود به حقی نیست... متعارض با قرآن نیست و آیات قرآن نیز متعارض و متناقض با یکدیگر نیستند. و با این که طبق قاعده قرآنی اکراه و اجبار در قبول دین نیست اما قرآن با این حال، مسلمانان را به جنگ با کافران فراخوانده است که این جنگ به منظور تأمین آزادی دعوت به سوی پروردگار و جلوگیری از فتنه تشریح شده است. بنابراین سبب جنگ بر هیچ شخص دارای حس و بصیرت پوشیده نیست همان گونه که مسأله قتل و شکنجه و زندانی شدن مؤمنان بر هیچ کس پنهان نیست. و قرآن کریم به این توطئه هایی که دشمنان اسلام بر ضد پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم تدارک دیدند اشاره کرده است.

خداوند متعال می فرماید:

(وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ الْمَاكِرِينَ)

أنفال: 30

«ای پیغمبر به خاطر بیاور هنگامی را که کافران در باره تو نقشه می کشیدند که تو را به زندان بیفکنند یا بکشند و یا این که از شهر مکه بیرون کنند. آنان چاره ای می اندیشیدند و نقشه می کشیدند و خدا هم برای نجات تدبیر و چاره سازی می کرد و خداوند بهترین چاره ساز است...». گرفتاری ها و مصیبت هایی که مسلمانان بدان گرفتار شدند توسط قرآن به تصویر کشیده شده است. پروردگار متعال می فرماید:

(وَقَالُوا إِن تَتَّبِعِ الْهَدَىٰ مَعَكَ نُتَخَطَّفُ مِنْ أَرْضِنَا)

قصص: 57

«مشرکان مکه به پیغمبر عرض کردند: اگر همراه تو هدایت را پذیرا شویم قبایل نیرومند عرب به جنگ ما بر می خیزند و ما را از روی زمین مان می ربایند».

بی گمان که پاسداری و حفاظت از ناموس مسلمانان در برابر آن هایی که مترصد فرصت اند و برضد مسلمانان توطئه چینی می کنند و خواهان فتنه و گرفتاری آن ها می باشند به وسیله جنگ و جهاد محقق می گردد که خداوند متعال در این باره می فرماید:

(وَاقْتُلُوهُمْ حَيْثُ تَقْتُلُوهُمْ وَأَخْرِجُوهُمْ مِنْ حَيْثُ أَخْرَجُوكُمْ وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا تُقَاتِلُوهُمْ عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ حَتَّى يُقَاتِلُوكُمْ فِيهِ فَإِن قَاتَلُوكُمْ فَاقْتُلُوهُمْ كَذَلِكَ جَزَاءُ الْكَافِرِينَ * فَإِنِ انْتَهَوْا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ)

بقره: 193 -

«و هر جا که کافران را دریافتید ایشان را بکشید و آنان را از مکه که شما را از آنجا بیرون کرده اند بیرون سازید و فتنه از کشتن بدتر است و با آنان در کنار مسجد الحرام کارزار نکنید مگر آنکه ایشان در آنجا با شما بستیزند. پس اگر با شما جنگیدند ایشان را بکشید. سزای آن گونه کافران چنین است. و اگر از کفر دست کشیدند خداوند گناهانشان را به آب توبه می شوید و بی دینی گذشته ایشان را نادیده می گیرد و با آنان پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد. پس از روش نادرست خود دست برداشتند و اسلام را پذیرفتند دست از آنان بردارید زیرا تجاوز کردن جز بر ستم کاران روا نیست».

خداوند متعال اسباب جنگ و جهاد مذکور در قرآن و سنت را در آیه «حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ» مشخص کرده است. دین در این آیه به معنای سلطه و قضاوت و نظام عمومی نه اعتقادی است.

اسلام پس از این که آزادی عقیده تضمین نموده است. جنگ و جهاد را به منظور آزادی دعوت تشریح ساخته است. بنابراین زایل ساختن موانع و بازدارنده هایی که مانع از محقق شدن آزادی دعوت می شوند واجب و لازم می گردد. علاوه بر آن، جنگ و جهاد در جهت تأمین سلامتی مؤمنان و جلوگیری از آزار و فتنه ای که خداوند متعال درباره آن فرموده است: (وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ) و همچنین به منظور برپایی نظامی که آزادی انسان را محقق سازد و از پرسش انسان توسط انسان مانع شود تشریح شده است. [20]

اما در مورد حدیث «دستور داده شدم تا با مردم بجنگم...» ابن حجر [21] در کتاب فتح الباری پیرامون مقصود از حدیث چندین معنا ذکر نموده است که از جمله حدیث مذکور عام است اما مراد از آن، خاص است و بنابراین مقصود از کلمه «ناس» مذکور در حدیث، مشرکان غیر اهل کتاب است به دلیل این که نسائی حدیث مذکور را با لفظ «دستور داده شدم تا با مشرکان بجنگم» روایت کرده است و دیگر آن که ممکن است مراد از قتال مذکور در حدیث، جایگزین قتال از جمله جزیه و غیره باشد.

شیخ محمد غزالی می گوید: مراد از حدیث، خصوص است و مقصود از مردمانی که جنگ و جهاد با آنان در حدیث وارد شده مردمان شبه جزیره عربستان است که مؤمنان را در فتنه افکندند و آن ها را دین اسلام بازداشتند و با آنان جنگیدند و از خانه و کاشانه اشان بیرون کردند. علاوه بر آن، دستور به جنگ و جهاد به معنای کشتن افرادی که جنگ و جهاد با آنان مقصود است نیست. خداوند متعال درباره مؤمنان می فرماید:

(وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِن بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي تَغْيِي حَتَّى تَفْرِيَا إِلَى أَمْرِ اللّٰهِ)

حجرات: 9

«هر گاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند در میان آنان صلح برقرار سازید اگر یکی از آنان در حق دیگری سمت کند و تعدی ورزد با آن بجنگید تا زمانی که به سوی اطاعت از فرمان خدا بر می گردد و حکم او را بپذیرا می شود.»

که مقصود از جنگ با گروه متجاوز کشتن آن ها نیست بلکه مراد، جنگ و قتال با آنان به منظور جلوگیری از خونریزی و برگرداندن حقوق به صاحبانش است. و در آیه توبه آمده است:

(فَإِن تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ)

توبه: 5

«که اگر توبه کردند و نماز را برپا داشتند و زکات را پرداخت کردند راه را بر آنان بازگذارید.»

وهمچنین روایت شده است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرموده است: برپایی نماز و پرداخت زکات مانع از جنگ و قتال است. و از کرمانی درباره حکم تاریک زکات سوال شده بود که او در جواب فرموده است: به خاطر اشتراک آن در غایب، حکمش با نماز یکسان است. ابن حجر گفته است: گوئی که مراد او در حکم قتال یکسان اند اما در مورد قتل یکسان نیستند. و فرق میان نماز و زکات در این است که زکات را می توان به زور از مانع ادای آن گرفت حال آنکه در مورد نماز بکارگیری زور پذیرفته نیست. اگر کار مانع زکات به قتال و جنگ کشیده شود و در این حالت باید با او جنگید که جنگ ابوبکر صدیق رضی الله عنه با مانعان زکان به همین شیوه بود و هیچ کس نقل نکرده است که او رضی الله عنه کسی از مانعان زکات را کشته باشد. پس، از قتال و کارزار مباح بودن قتل لازم نمی آید. [22] تفصیل بیشتر این موضوع در فصل یازدهم آمده است.

شبهه هایی پیرامون جهاد اسلامی

آن مؤلفان کوشیدند آیات پیرامون جهاد و جنگ در راه خدا را به گونه ای تأویل کنند که از دلالت شان در سایر آیات قرآن کریم و سنت نبوی، فارغ به دور باشند. آن ها با این کار خود گمان کردند که پیشوا گشته اند و هرگونه که بخواهند اجتهاد می نمایند. از جمله تأویلات آنان تأویل این آیه شریفه است:

(وَإِن تَكُونُوا أَيْمَانَهُمْ مِّن بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَطَعْنُوا فِي دِينِكُمْ فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ)

توبه: 12

«و اگر پیمان هائی را که بسته اند و مؤکّد نموده اند شکستند و آئین شما را مورد طعن و تمسخر قرار دادند با سردستگان کفر و ضلال بجنگید چرا که پیمان هایی ایشان کمترین ارزشی ندارد. شاید پشیمان شوند و دست بردارند.»

که درباره آنان گفتند: آیه مذکور به جنگ با سردستگان کفر فرا می خواند لکن طبیعت این جنگ هنگامی روشن می شود که مسأله جنگ میان سردستگان کفر و پیشوایان ایمان که همیشه جنگ و جدال فکری بوده است درک نماییم. در این جنگ فکری سردستگان کفر به نشر اکاذیب و افترا به دین می پردازند و پیشوایان ایمان در مقابل به دفاع از دین و کشف شبهه ها و اظهار حقایق برمی خیزد. آنان در ادامه سخنان خود می گویند: «از جمله بدیهیات است مقصود از میدان جنگ در این جا میدان کارزار که به خونریزی می انجامد نیست بلکه مقصود همان میدان جنگ و جدال فکری است که به کشف شبهه ها و زدودن گمراهی ها می انجامد.» [23] آنها ادعا کردند که این جنگ و جدال فکری شیوه زبانی پیامبران خدا در برابر سردستگان کفر بوده است که نمونه آن، جدال فکری پیامبر خدا، ابراهیم علیه السلام با شخص مجادل کننده در مورد خداوند است که حضرت ابراهیم علیه السلام در این جدال فکری توانست حجت را بر آن شخص تمام کند و خداوند متعال در این باره فرموده است:

انعام: 83

(وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ)

«این ها دلائل ما بود که آن ها را به ابراهیم عطا کردیم تا در برابر قوم خود بکارشان بگیرد.»
تأویل مذکور در مورد آیات جنگ و جهاد همان تأویل است که میرزا غلام احمد، مدّعی نبوت و مهور به خاتم نبوت بدان قائل بوده است. او در اثنای اشغال هند توسط بیگانگان ظهور کرد و در جهت مطیع ساختن مردم مسلمان هند و وادار کردن آن ها به پذیرش حکم بیگانگان با آنان همکاری نمود و ادعا کرد که جنگ و جهاد در اسلام، جنگ و جدال فکری است و جنگ با نیزه و اسلحه نیست و در این مورد بر او وحی شده است.

مدعیان مذکور برای این که بطلان تأویلات شان کشف نشود سنت نبوی را که بیانگر احکام وارده در قرآن است دور نگه داشتند و متعرض آن نشدند ولی آن ها با این وجود همانند سنت به قرآن نیز افترا بستند و با اجماع امت مخالفت کردند و آیات صریح بی شماری از قرآن را تکذیب نمودند که به عنوان شاهد می توان به موارد زیر اشاره کرد:

یکم: آیه سوره توبه که به تأویل آن پرداختند و در آن آمده است: (فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرِ) مسیوق به این شریفه است که می فرماید: (فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرْمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَأَحْصُرُوهُمْ وَأَقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصِدٍ) ماه های مذکور در این آیه همان است که خداوند متعال درباره آن می فرماید: (فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ). چهار ماه مذکور در این آیه همان ماه های حرام هستند که خداوند متعال آن ها را به عنوان زمان مشخص برای مشرکان قرار داده است تا اسلام بیاورند و یا اینکه از این منطقه ای که خداوند آنان را به عنوان مرکز دین خود و دژی برای کعبه قرار داده است کوچ نمایند. و اگر از پذیرش اسلام یا کوچ کردن خودداری کردند در این حالت، حکم خداوند همین آیه شریفه است که می فرماید: (فَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ) - مشرکان را بکشید هر جا که یافتید - آیه مذکور فقط بر جنگ مسلحانه دلالت می کند و این جنگ تا زمان دستگیری مشرکان و به اسارت درآوردن آنان ادامه دارد که تمام این اعمال، فیزیکی و جهاد با شمشیر و اسلحه و نه جهاد فکری و زبانی بشمار می آیند زیرا زمان گفت و گوی زبانی قبل از دستور به جنگ و به مدت سیزده سال وجود داشته است و حکم شرعی خداوند درباره مدت مذکور، این آیه شریفه است که می فرماید:

(كَفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ)

«دستان خود را نگاه دارید و نماز را برپا کنید و زکات اموالتان را پرداخت نمایید.»

اما آن هنگام که خداوند جهاد را فرض کرد منافقان از مرگ ترسیدند و به همین خاطر خواستار ادامه گفت و گوی فکری شدند که خداوند متعال در رد خواسته آنان فرمود:

(أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ)

نساء: 78

«هر کجا مرگ شما را در می یابد، اگرچه در برج های محکم و استوار جایگزین باشید.»

و بعد از هجرت نیز جهاد به صورت مسلحانه و با عنوان «غزوات» انجام گرفت و خود پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در آن شرکت داشت و هیچ کدام از منافقان یا مشرکان ادعا نکرد که جنگ در غزه ها به صورت جهاد زبانی و فکری نه جنگ مسلحانه با شمشیر بوده است.

دوم: این ادعا که جنگ از نظر پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم همان جنگ فکری است چیزی جز دروغ آشکار نیست. پیرامون جنگ مسلحانه آیات قرآنی بی شماری نازل شده است. که در

این جا فقط به این آیه شریفه اکتفا می گردد. خداوند متعال می فرماید:

(أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَاِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّ لَّهُمْ ائْبَعثْ لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ قَالَ هَلْ عَسَيْتُمْ اِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ اَلَّا تُقَاتِلُوْا قَالُوْا وَمَا لَنَا اَلَّا نُقَاتِلْ فِي سَبِيْلِ اللّهِ وَقَدْ اُخْرَجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَاَبْنَائِنَا فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ تَوَلَّوْا اِلَّا قَلِيْلًا مِّنْهُمْ وَاللّهُ عَلِيْمٌ بِالظَّالِمِيْنَ)

بقره: 246

«آیا آگاهی از جماعتی از بنی اسرائیل که بعد از موسی می زیستند در آن وقت به پیغمبر خود گفتند پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم پیامبر گفت اگر جنگیدن بر شما مقرر گردد چه بسا پیکار نکنید گفتند چرا در راه خدا نجنگیم با آنکه ما از دیارمان و از نزد فرزندانمان بیرون رانده شده ایم پس هنگامی که جنگ بر آنان مقرر شد جز شماری اندک از آنان همگی

پشت کردند و خداوند از ستمکاران آگاه است.»

آیا جنگ مذکور در آیه فوق یک جنگ و جدال فکری است؟ و اگر میرزا غلام همچنین ادعایی بکند آن مدعیان درباره نتیجه جنگ مذکور در آیه چه خواهند گفت؟ خداوند متعال درباره نتیجه آن جنگ می فرماید:

(فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ وَآتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ) بقره: 251-246

«سپس به فرمان خدا ایشان را مغلوب کردند و فراری دادند و داود جالوت را کشت و خداوند حکومت و حکمت بدو بخشید و از آن چه می خواست بدو یاد داد.»
اما در مورد دیدگاه پیامبر خدا، ابراهیم علیه السلام که مورد استدلال مدعیان مذکور قرار گرفت باید گفت که در آن گفت و گوی و مجادله، کلمه جنگ ذکر نشده است و استدلال بدان قیاسی مع الفارق است و هر عاقلی این مسأله را ملاحظه می کند. جزئیات این مسأله در صفحه های بعدی ذکر شده است.

سوم: خداوند متعال در مورد جهاد یک قاعده عمومی قرار داده است. آن قاعده همین آیه شریفه است که می فرماید:

(فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا أَثَخنتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَتَانَ فِإِذَا مَنَّا بَعْدَ وَا مَّا فِدَاءً حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا)

محمد: 4

«هنگامی که با کافران در میدان جنگ روبرو می شوید گردن هایشان را بزنید و همچنان ادامه دهید تا به اندازه کافی دشمن را ضعیف و درهم می کوبید. در این هنگام اسیران را محکم ببندید، بعدها یا بر آن ها منت می گذارید و بدون عوض آزادشان می کنید و یا در برابر آزادی از آنان فدیة می گیرید. این وضع همچنان ادامه خواهد داشت تا جنگ بارهای سنگین خود را بر زمین می نهد و نبرد پایان می پذیرد.»

ذکر گردن زدن در آیات مذکور برخلاف ادعای مدعیان باطل به معنای گفت و گوی فکری نیست ولی اگر آن مدعیان می گفتند که آیه مذکور حکم آیه شمشیر سوره توبه را فسخ کرده و پایان جنگ را در منت نهادن یا فدیة گرفتن قرار داده است زیرا خداوند متعال درباره آن حکم فرموده است: (حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا) یعنی تا روز قیامت، در این صورت تأویل آنان از نظر برخی از فقها قابل قبول می بود.

از این بررسی گذرا این حقیقت روشن می گردد که یکی از ابزارهای به روز سکولاریسم این است که مسلمانان حکم بسیاری از احادیث نبوی را به بهانه این که آن ها جعلی و دروغین هستند و بدون این که مدعیان، راویان مورد تهمت را مشخص کرده باشند، کنار بگذارند. مدعیان مذکور گمان کردند که بین شیوه موجب شده است تا سخنان آن ها به عنوان وحی منزل در نظر گرفته شود اما آن ها فراموش کردند که همان خداوندی که قرآن را نازل کرده است ویژگی تبیین و تفصیل احکام قرآن را جزو اختصاصات پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم قرار داده و فرموده است:

(وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ)

نحل: 44

«و قرآن را بر تو نازل کردیم تا این که چیزی برای مردم روشن سازی که برای آنان فرستاده شده است.»

همچنین خداوند درباره محافظت از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در تبلیغ قرآن و در اقوال و افعال وی که در حقیقت به عنوان تشریح و تبیین قرآن بشمار می آید می فرماید:

(يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ) مائده: 67

«ای فرستاده خدا، هر آنچه از سوی پروردگارت بر تو نازل شده است به تمام و کمال به مردم برسان و اگر چنین نکنی رسالت خدا را بر مردم نرسانده ای. و خداوند تو را از خطرات احتمالی کافران و اذیت و آزار مردمان محفوظ می دارد و خداوند گروه کافران و مشرکان را موفق نمی گرداند و راه راست هدایت نمی نماید.»

و با توجه به عموم لفظ عصمت مذکور در آیه، سنت نیز از این عصمت برخوردار می باشد. آن هائی که از پذیرش احکام سنت نبوی به بهانه علم و اجتهاد یا عرضه کردن آن بر قرآن، خودداری می کنند این افراد در حقیقت قرآن و رسالت آن را رد کرده اند زیرا عدم تبلیغ سنت یا رد آن از مصادیق آیه شریفه: (فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ) بشمار می آید.

عصمت مذکور در مورد قرآن و سنت ایجاب می کند که قرآن و سنت از یک مشکاة و یک چشمه [24] باشند که پیامبر خدا صلّ الله علیه و آله و سلّم در این باره فرموده است: «قرآن همانند آن به من داده شده است» - ترمذی و ابن ماجه - «به تأکید که آنچه می گویم وحی است» و «من بنده مأمور هستم که هر آنچه به من دستور داده شود انجام می دهم و فقط از وحی پیروی می کنم». طبرانی در اوسط [25] و عصمت رسالت ایجاب می کند که قرآن سنت را و آیات قرآن یکدیگر را تصدیق سازند.

امام احمد با سند صحیح روایت کرده است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم نزاع و جدال عده ای در مورد فهم آیات قرآن را شنید. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به آنان گفت: «اقوال قبل از شما به خاطر همین جدال و نزاع هلاک گشتند. آن ها آیات پروردگار را در ضد و نقیض یکدیگر قرار دادند حال آن که آیات کتاب خداوند یکدیگر را تصدیق می سازند پس برخی از آیات قرآن را به وسیله آیات دیگری تکذیب نکنید و به هر آنچه که علم پیدا کردید عمل کنید و به هر آنچه که جهل داشتید آن را به کسی که می داند ارجاع دهید.»

گفت و گو با اندیشه غایب

جزواتی که از سوی یکی از نظریه پردازان بدون نام «جماعت المسلمین» از طریق پست به دستم رسید بر محور محکوم کردن جماعت ها متمرکز بود؛ جماعت هایی که از نظر آنان شعار اسلام را قد علم کرده اند اما در حقیقت این گونه نیستند. مواردی که در جزوه های مذکور زشت شمرده شده اند به قرار زیر است:

1- پذیرش شغل دولتی توسط اعضای آن جماعت ها چرا که در این صورت آن برده جاهلان خواهند بود.

2- مشارکت در مجلس قانون گذاری چرا که آن بخشی از جاهلیت است.

3- از حاکمی که براساس اسلام حکم نمی کند می خواهند که براساس احکام خداوند حکم کند زیرا بالاتر از کفر گناهی نیست.

4- هم زیستی و زندگی در جامعه و خواندن نماز در مساجد آن، مساجدی که در زمره مسجد «ضرار» بشمار می آیند.

اعتراضات مذکور پیرامون یک محور متمرکز است و آن این است که مسلمانان عصر حاضر همگی مرتد شده اند و بنابراین هیچ نسب و رابطه خویشاوندی با آنان نداریم و نباید با آنان زندگی کرد و عزلت جویی از این گونه جوامع واجب است و هر گونه رابطه با آنان را باید قطع کرد.

اگر در مورد مصدر و مرجعی که همگی به حاکمیت آن اقرار دارند با برادران «جماعت المسلمین» اختلاف داشتیم در این حالت دامنه اختلاف و جدایی میان ما بسیار زیاد می بود اما

با حمد و سپاس پروردگار مصدر و مرجع همگان قرآن و سنت است و داور میان ما همین دو مصدر است و اجماع صحابه نیز از دیگر مصادر تشریح است که بدان اعتراف داریم. و از آنجائی که اعتراضات مذکور پیرامون کافرشدن جوامع می چرخد، جوامعی که افرادش به توحید پروردگار اقرار دارند اما کار نیک را آمیخته کار زشت ساخته اند لذا سخن را با بیان مقدار صحت ادعای یاد شده آغاز می کنیم.

جماعت مذکور فرض را در این گذاشته است که هر کسی که به آن در نیاید کافر است. سردمداران این جماعت بدون هیچ گونه حرج و نگرانی مسلمانان قرن چهارم هجری تا عصر حاضر را کافر بشمار آوردند چرا که «جماعت المسلمین» با آن شروطی که بدان قائل می باشند. در میان مسلمانان آن عصر تا زمان عصر حاضر وجود نداشته است. آن ها سپس به تکفیر مرتکب گناه قائل شدند که رد و بطلان نام این ادعاها در فصل سوم و چهارم به طور مفصل بررسی گردیده است اما به منظور تأکید بیشتر بر بطلان و فساد این اندیشه این آیه قرآنی را داور قرار می دهیم. خداوند متعال می فرماید:

(وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا وَإِنِ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ الذَّمُّ إِلَّا عَلَىٰ عِلَاقِي قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُم مِّيثَاقٌ) انفال: 72

«و اما کسانی که ایمان آورده اند ولیکن مهاجرت ننموده اند هیچ گونه تعهد و مسئولیتی و ولایتی در برابر آنان ندارید تا آنگاه که مهاجرت می کنند و اگر آن ها به سبب دینشان از شما کمک و یاری خواستند کمک و یاری بر شما واجب است مگر زمانی که مخالفان آنان گروهی باشند که میان شما و ایشان پیمان ترک مخاصمه باشد.»

خداوند متعال در این آیه به ایمان اشخاصی که مهاجرت نکرده اند و به جماعت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم نپیوسته اند حکم داده و کمک و یاری آنان در برابر کافر غیر معاهد را واجب دانسته است. همچنین این آیه: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ» داور خود قرار می دهیم. با توجه به این آیه، گناهان خرج از دایره کفر می باشند و عفو و مغفرت مرتکبان آن در مشیت پروردگار متعال قرار دارد.

درخواست اجرای حکم اسلام و کافران

برخی گمان کردند که به دلیل دوری مسلمانان از حکم اسلامی همگی کافر گشته اند. عدّه مذکور براساس این اعتقاد، بکارگیری اصل امر به معروف و نهی از منکر در مورد این جوامع و حاکمان آن ها را غیر قابل قبول می دانند زیرا طلب اجرای حکم پروردگار از افرادی که براساس حکم خداوند حکم نمی کنند توسط جماعتی که معتقد است یک جماعت اسلامی است، نوعی بیهوده کاری و پریشانی در تصور و انحراف در اندیشه بشمار می آید که به بردگی کشیدن مردم می انجامد. آیا قابل تصور است که پیامبر خدا صلّ الله علیه و آله و سلم یا خلیفه پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلم به ابوجهل یا پادشاه ایران یا قیصر روم یا سلیمه کذاب بگوید که بر اساس آنچه خداوند نازل کرده است حکم کن و ما پشتیبان شما هستیم. این سخن و ادعا در میان برخی از جوانان رواج دارد، به همین دلیل به تبیین برخی از حقایق زیر می پردازیم:

یکم: در میان حاکمان جوامع اسلامی عدّه ای هستند که به اجماع مسلمانان در گروه های کافر عضویت دارند و برخی دیگر نیز حکم اسلام را انکار کرده و سنت نبوی را رد کرده اند که به همین دلیل کافر گشته اند و فرضیه آن جوانان در مورد آن ها قابل تطبیق است و این حاکمان هم چون ابوجهل و مسیلمه بشمار می آیند و نباید تحکیم قرآن و سنت از آنان خواسته شود اما دیگر حاکمان کشورهای اسلامی و جوامع آن ها منکر حکم اسلام نمی باشند و حتی برخی از

آن‌ها قرآن و سنت را به عنوان مصدر قانون گذاری تعیین کرده اند آن حاکمانی که در برخی موارد حکم خلاف اسلام صادر کرده اند آنها اعتقادی به جواز و حلال بودن این مخالفت با خداوند را ندارند و بنابراین حکم پیشین در مورد آنها صدق نمی‌کند. شارح عقیده «طحاوی» می‌گوید: (حکم بر اساس غیر آنچه که خداوند نازل کرده است گاهی کفر بشمار می‌آید و موجب ارتداد شخص می‌گردد و گاهی به عنوان گناه کبیره یا صغیره است که در این صورت کفر مجازی یا کفر اصغر بشمار می‌آید. به عبارتی دیگر به حالت حاکم بستگی دارد که اگر حاکم حکم براساس آنچه خداوند نازل کرده است را واجب نداند و معتقد باشد که در این مورد مخیر است و یا این که معتقد است که فلان حکم، حکم خداوند است اما آن را مسخره کند و سبک شمرد، این کفر اکبر است اما اگر به وجوب حکم براساس احکام خداوند معتقد باشد و حکم خداوند را در مورد واقعه بداند و با وجود اعتراف به اتحقاق مجازات از حکم پروردگار عدول کند او در این حالت جزو گناهکاران بشمار می‌آیند و عنوان کفر مجازی یا کفر اصغر بر او اطلاق می‌گردد. **دوم:** شیخ الاسلام ابن تیمیه از ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده است که او در جواب سوالی پیرامون آیه (وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ) گفته است: کفر مذکور در این آیه مراتبی دارد. کفری وجود دارد که موجب خروج شخص از دایره دین نمی‌گردد همان گونه که ایمان نیز مراتبی دارد. [26] و به همین دلیل است که ابن ابوشیبہ گفته است که مقصود از حدیث پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم: «زناکار در حالی که مؤمن است زنا نمی‌کند» این است که شخص در هنگام ارتکاب جرم زنا از ایمان کامل برخوردار نیست بلکه ایمانش ناقص است.

سوم: شبهه ای که موجب شد آن جوانان به تکفیر همه مسلمانان قائل شوند فهم ناصحیح آن‌ها از حدیث نبوی بود که در آن آمده است: «ایمان با آرزو و کاشکی بدست نمی‌آید بلکه ایمان همان است که در دل جای گیرد و عمل آن را تصدیق نماید». این حدیث نه تنها بر کفر گناهکاران دلالت ندارد بلکه متضمن این حقیقت است که عمل به تمام احکام اسلام جزو کمال ایمان بشمار می‌آید.

ابن تیمیه در جواب شبهه مذکور گفته است: (مقصود از ایمان به وسیله آرزو محقق نمی‌شود این است که ایمان به زبان نیست. به عبارتی دیگر ایمان به ظاهر گفتار و ظاهر آراسته نیست بلکه ایمان همان چیزی است که در دل جای بگیرد و اعمال با آن هماهنگ و هم‌نوا باشند). از حسان بن عطیه روایت شده که او گفته است: در کتاب خداوند از ایمان به عمل تعبیر می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید:

(إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ)

انفال: 2 [27]

«مؤمنان تنها کسانی هستند که هر وقت نام خدا برده شود دل‌هایشان هراسان می‌گردد.»
و می‌فرماید:

(الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ)

انفال: 3

«آنان کسانی هستند که نماز را چنان که باید می‌خوانند و از آن چه بدیشان عطا کرده ایم می‌بخشید.»

و از امام اوزاعی نقل شده که او گفته است: (ایمان بدون قول راست و استوار نمی‌گردد و ایمان و قول بدون عمل استوار نمی‌گردد، ابن تیمیه در ادامه می‌افزاید: (شایسته دانستن است که اختلاف موجود میان اهل سنت درباره این مسأله یک اختلاف لفظی است. آن‌هایی که معتقد هستند ایمان همان قول است مانند حماد بن سلیمان و پیروان او از کوفه و دیگران،

در مورد این که سرزنش و وعید شامل گناهکاران می شود با سایر علمای اهل سنت اتفاق نظر دارند حتی اگر قائل به این باشند که ایمان بدون عمل واجب و با انجام محرمات مستلزم استحقاق سرزنش و مجازات است و برخی از مرتکبان گنا کبیره وارد جهنم می شوند که این عقیده همانند عقیده اهل سنت و جماعت است. [28] و آن عده از علمای اهل سنت که قائل به نفی ایمان از شخص فاسق می باشند بر این مسأله اتفاق نظر دارند که او در جهنم جاویدان نخواهد ماند و در میان فقیهان اسلام هیچ اختلافی در این نیست که گناهکاران مادامی که در ظاهر یا در باطن به آن چه که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم آورده است اقرار و اعتراف دارند در آتش جهنم جاویدان نخواهند ماند و در زمره مرتدان بشمار نمی آیند. [29] و تمام اهل سنت و جماعت، صحابه، تابعین، سایر اهل حدیث و فقیهان متکلم، شیعه مرجئه و غیرمرجئه همه معتقدند که خداوند متعال چه بسا شخصی را در آتش جهنم عذاب دهد اما سپس او را وارد بهشت نماید همان گونه که احادیث صحیح بر این مسأله دلالت دارد. چنین شخصی به خاطر گناهانش مورد مجازات قرار گرفته و به خاطر نیکی هایش وارد بهشت شده است. [30]

چهارم: درخواست عالمان و داعیان از حاکمان مبنی بر حکم براساس احکام خداوند هرگز بدین معنا نیست که آنها خواهان به بردگی کشیدن مردم توسط حاکمان باشند. بلکه آنان می خواهند که مردم را بنده خداوند بگردانند.

علاوه بر آن، خواسته این عالمان و داعیان جزو امر به معروف و نهی از منکر می باشد حال آن که داشتن دیدگاه منفی مورد پسند آن جوانان موجب می گردد که عالمان و داعیان و جامعه در معرض مجازات دنیوی و اخروی پروردگار قرار گیرند. خداوند متعال می فرماید:

(لَعْنَةُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ. كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَن مِّنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ)

مائده: 78 - 79

«کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته از فرمان خدا سرکشی می کردند و از حد می گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می دادند دست نمی کشیدند و هم دیگر را از زشت کاری ها نهی نمی کردند و پند نمی دادند. و چه کار بدی می کردند!»

پنجم: نتیجه باطلی که از عقیده تکفیر جوامع معاصر نشأت گرفت تحریم مشارکت در انتخابات و در مجالس قانونگذاری و کار در دادگاه ها بود زیرا سردمداران اندیشه تکفیر معتقد بودند که مشارکت مذکور فعالیت از خلال مؤسسات جاهلی بشمار می آید.

حال اگر فرضاً بپذیریم که وصف مذکور در مورد تمام فعالیت های صدق می کند - با این که این گونه نیست - باید بگوییم که آنچه در مورد عمل مورد اعتبار می باشد هدف و قصد است زیرا پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم می فرماید: «همانا که اعمال در گروه نیت است و برای هر کسی همان است که نیت کرده است» (بخاری) و سخن حق در این مورد، قول پروردگار در توصیف مؤمنان است آنجا که می فرماید:

(وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا)

فرقان: 72

«مؤمنان آن هائی هستند که شهادت به زور نمی دهند و از کنار لغو و امور بیهوده کریمانه می گذرد.»

بنابراین آیه شریفه امر ممنوع و حرام همان مشارکت در محافل یا اعمال یا وظایفی است که در آن ها کار منکر صورت می گیرد. معنای شهادت زور یعنی حضور پیدا کردن در امور منکر است. پس اگر مشارکت در انتخابات و مجالس قانون گذاری یا مشارکت در اعمال دادگاه ها همراه با

ارتکاب منکر باشد در این حالت، اعمال و فعالیت های مذکور حرام می باشند اما اگر شخص مشارکت کننده بتواند از حرام دوری کند و از منکر نهی کند و فعالیت های خود را به اعمال مشروع محدود سازد در این صورت نه تنها هیچ گونه گناه یا سرزنشی متوجه او نمی گردد، بلکه اگر هدف و نیت او این بوده که فعالیت های مذکور را به عنوان وسیله و ابزاری برای تطبیق اوامر شرع در جوامع اسلامی قرار دهد و نه این که از جامعه دوری گزیند و به صومعه ها و کوهستان ها پناه ببرد در این حالت از پاداش و ثواب برخوردار خواهد شد.

علاوه بر آن، واقعیت های عملی دنیای معاصر اشتباه پیروان اندیشه تکفیر را ثابت کرده است. جماعت اسلامی پاکستان پس از اینکه با احزاب ملی گرای غیر مخالف با احکام اسلامی پیمان بست و در صحنه انتخابات مشارکت کرد و اکثریت آراء را بدست آورد و در زمان ژنرال ضیاء الحق پست وزارت را به دست گرفت حکومت جماعت مذکور به تغییر احکام و قوانین مخالف با اسلام مبادرت ورزید. همچنین حزب نجات ملی ترکیه در ریاست نجم الدین اربکان پس از این که در انتخابات شرکت کرد و آرای قابل توجهی بدست آورد توانست در تشکیل حکومت مشارکت کند و به ترویج دعوت اسلامی اقدام نماید به گونه ای که مشارکت حزب نجات ملی در انتخابات به کودتای نظامی در ترکیه انجامید که از پیامدهای آن کودتا زندانی شدن اربکان و دیگر رهبران حزب بود. این جریان در تاریخ 1403/5/10 برابر با 1983/2/23 به وقوع پیوست.

ششم: در مورد ترک مدارس به فصل هشتم مراجع شود.

هفتم: واقعیت عملی از بی ثباتی اندیشه تکفیر پرده برداشت. پیروان اندیشه تکفیر در بازداشتگاه سیاسی «طره» نزدیک به سیصد نفر بودند که شیخ علی عبده اسماعیل آن ها را رهبری می کرد. و فرد مذکور از آنجائی که از عالمان دانشگاه أزهَر بود برای چند روز به مذاکره و مباحثه با وی پرداختم. این مباحثه که در سپتامبر سال 1968م. اتفاق افتاد تا ساعت سه صبح به طول انجامید. علی عبده اسماعیل پس از گفت و گو با مرشد کل «اخوان المسلمین» حسن هضیبی قانع شد که شخص بجا مانده از پیوستن به جماعت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم طبق حکم قرآن در آخر سوره انفال بشمار نمی آید و در این جا بود که رهبر اندیشه تکفیر از افکار و آرای خود عدول کرد و پس از نماز عصر اسباب تجدید نظر در افکار خود و علّت بیعت پیروان اندیشه تکفیر مذکور با وی را برای آنان اعلام کرد. که در اثر آن، بسیاری از پیروان اندیشه تکفیر از افکار خود دست کشیدند و از خلال بحث دبیر کل «اخوان المسلمین» با آنان که این مباحثه بعد از آن به چاپ رسید بسیاری از طرفداران اندیشه تکفیر از آراء و افکار خود تا حدود زیادی برگشتند.

اگر ظلم و استبداد حکومت نسبت به حرکت اسلامی و داعیان آن نبود و این در حالی است که حکومت ترویج فساد و الحادگری را آزاد کرده است، اثری از اندیشه تکفیر باقی نمی ماند زیرا پس از گفت و گوی جماعت «اخوان المسلمین» با آنان در بازداشتگاه در سال 1969 از میان گروه اول فقط شیخ شکر و خضیری و از میان گروه دوم فقط چهار نفر باقی ماندند که به دفاع از اندیشه تکفیر برخاستند.

در سال 1404 هـ 1983 م. دانشگاه أم القرى عربستان سعودی کتاب ششصد صفحه ای و با عنوان «حدالاسلام و حقیقة الأیمان» منتشر کرد. کتاب مذکور بیانگر التزام مؤلف آن به اصول سنت و جماعت در مسائل مورد مطرح توسط جوانان اندیشه تکفیر بود. نگارنده کتاب یکی از رهبران اندیشه تکفیر و دومین شخصی بود که در زیر چکمه شکنجه و شلاق و گلوله های آتشین به مباحثه با شیخ محمد فتح الله دران در زندان نظامی پرداخت. او پس از گفت و گو با محمد فتح الله بدران به طور مسلحانه ربوده شد و در روز دوم حادثه پس از این که آمبولانس ها برای انتقال جسد مردگان وارد زندان شدند شایع شد که او در اثر تیراندازی فرمانده زندان

نظامی به قتل رسیده و جسدش به وسیله آمبولانس انتقال داده شده است اما پس از شکست یونیوسال 1967 میلادی روشن شد که او در یکی از ساختمان های زندانی نظامی و در یک سلول انفرادی زندانی شده بود. این شخصیت کسی جز استاد عبدالمجید شاذلی نبود. کسی که در هر دو حال با نفس خود صادق بود و کتابش بر برگشت وی به اصول و عقاید اهل سنت دلالت دارد.

مساجد ضرار و قطع رابطه با جامعه

رهبران اندیشه تکفیر می پنداشتند که مردم دچار فساد و تباهی شده اند و از دین اسلام برگشته اند و مساجد آن ها در زمره مساجد ضرار بشمار می آید و بنابراین دوری جستن از مساجد و عزلت گزیدن از جامعه واجب است و هر کس که در چنین جامعه زندگی کند او سزاوار سرزنش است. دلیل ادعای آن ها این است: (آن هایی که می گویند نباید از مسلمانان دوری جست تا این که مردم از آن ها دوری نجویند قرآن و سنت پیامبران و سنت پر پیامبران، ابراهیم را تکذیب کرده اند. قرآن به زبان حضرت ابراهیم می فرماید:

مریم: 48

(وَأَعْتَزَلَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنَ دُونِ اللَّهِ)

«و از شما و از آنچه که غیر خداوند فرا می خوانید دوری می جویم.»

و در حدیث صحیح از حذیفه پیرامون «داعیان به سوی درهای جهنم، هر کس که آن ها را اجابت کند او را وارد جهنم می سارند» آمده است که او از پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم سؤال کرده است: اگر گرفتار چنین وضعیتی شدم مرا به چه چیزی سفارش می نمایی؟ پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در جواب فرمود: «به جماعت مسلمانان و امامشان پایبند باش» حذیفه گفت: اگر مسلمانان نه جماعتی داشته باشند و نه امامی چه کار باید کرد؟ پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: «از تمام فرقه ها دوری گزین حتی اگر مجبور باشی که تا فرا رسیدن مرگ به تنه درختی پناه ببری».[31]

جوانان اندیشه تکفیر به طور اشتباه به نصوص شرعی استدلال کردند که مهمترین اسباب اشتباه آنان به قرار زیر است:

یکم: دوری گزیدن حضرت ابراهیم علیه السلام از جامعه خود به معنای هجرت از جوامع و اقامت گزیدن در کوهستان ها و در نتیجه عدم انجام تکالیف رسالت نبوده است و به همین دلیل است که امام ابن کثیر در تفسیر آیه:

مریم: 48

(وَأَعْتَزَلَكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنَ دُونِ اللَّهِ)

گفته است:

یعنی «از شما و از بتانی که در برابر خداوند پرستش می کنید دوری می گزینم بیزاری می جویم.»[32]

دوری گزیدن حضرت ابراهیم علیه السلام هجرت به سوی سرزمین دیگری نبوده است بلکه دوری گزیدن وی همان پرهیز از افعال مشرکان و بتان مورد پرستش آنان بوده است. عزلت حضرت ابراهیم موجب به تعطیل کشاندن رسالت وی که همان دعوت آنان به سوی اسلام بود نگردید و به همین دلیل است که دوری گزیدن ابراهیم همراه با این قول پروردگار درباره وی بود: (و ادعوا ربی) حال آن که هجرت از جامعه به سوی کوهستان موجب به تعطیل کشاندن دعوت در میان افراد جامعه می گردد و انسان مسلمان را به عنصری منفی و بدون تأثیر در جامعه و خدانواده خود مبدل می سازد.

علاوه بر آن، هجرت پیامبران از میان اقوام خود به دستور خداوند و برای هدف مشخص صورت گرفت و اگر پیامبری با اجتهاد خود دست به هجرت بزند خداوند متعال او را مورد مجازات و سرزنش قرار می داد همان گونه که خداوند با حضرت یونس چنین کرد. حضرت یونس علیه

السلام پس از این که قومش را بدون اذن پروردگار ترک کرد خداوند او را مورد مجازات قرار داد و هنگامی که مسافران یک کشتی او را به دریا افکندند خداوند به منظور مجازات وی ماهی را مأمور کرد تا او را بلعد. خداوند متعال درباره این ماجرا می فرماید:

(وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ. إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلِّ الْمَشْحُونِ. فَسَاهَمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ. فَالْتَقَمَهُ الْحُوتَ وَهُوَ مُلِيمٌ. فَلَوْلَا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ. لَلَّيْتَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ)

صافات: 144 - 139

«مسلماً یونس هم از زمره پیغمبران بود. زمانی او به سوی کشتی پر از مسافر و کالا بدون اجازه پروردگارش از میان قوم خود گریخت. یونس در قرعه کشی انداختن افراد به دریا شرکت کرد و از جمله کسانی شد که قرعه به نام ایشان درآمد و به دریا انداخته شد. ماهی او را بلعید در حالی که مستحق ملامت بود. و اگر او قبلاً در زمره پرستشگران نمی بود او در شکم ماهی تا روز رستاخیز می ماند.»

قرآن کریم در سوره دیگری داستان حضرت یونس را به تصویر کشیده و می گوید:

(وَدَا النُّونَ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ)

انبیاء: 87

«یاد کن داستان یونس ملقب به ذالنون را در آن هنگام که بر قوم نافرمان خود خشم گرفت و بدون دریافت پیام آسمانی از میانشان خشمناک بیرون رفت و گمان برد که بر او سخت و تنگ نمی گیریم. او در میان تاریکی های سه گانه شب و دریا و شکم نهنگ فریاد برآورد که پروردگاری جز تو نیست و تو پاک و منزهی و من از جمله ستمکاران سدم.»

دوم: توصیه پیامبر صل الله علیه و آله و سلم به دوری گزیدن از تمام فرقه ها دارای علت است که با وجود علت، گوشه گیری وجود پیدا می کند و با نبود علت گوشه گیری نیز منتفی می گردد. علت مذکور در حدیث همان وجود گسستی است که داعیان به سوی جهنم از طریق آن رخنه می کنند و مردم را در جهنم می افکنند که این وضعیت در عصر حاضر وجود ندارد تا شخص براساس آن گوشه گیری از جامعه هجرت به سوی کوهها را بهتر بیندازد و حتی اگر داعیان به سوی پروردگار چنین کنند در این صورت رسالت اسلام همان خواهد بود که خداوند درباره آن فرموده است:

(وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ)

حدید: 27

«پیروان عیسی رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم ولیکن خودشان آن را برای بدست آوردن خوشنودی خدا پدید آورده بودند.»

ولی با این حال برخی هستند که گمان می کنند دعوت و عمل در جوامع به مثابه تسلیم شدن در برابر آن ها است که البته این فهم باطل است و این که پیامبر صل الله علیه و آله و سلم چنین کاری انجام نداده است ما را کفایت می کند.

سوم: این ادعا که هر کس که از جوامع گوشه گیری نکند به تکذیب قرآن و سنت پرداخته است هرگز درست نیست. تمام کتاب های سیرت بر این حقیقت دلالت دارند که پیامبر صل الله علیه و آله و سلم در مکه هر کسی را که با وی ملاقات می کرد به سوی اسلام فرا می خواند و به محافل مشرکان می رفت و در مراسم مختلف شرکت می کرد و حجاج را در اقامتگاه شان و در بازارها ملاقات می کرد و هرگز از جامعه جاهلی دوری نگزید. و در سیرت نبوی به طور متواتر

گزارش شده است که مشرکان در میان خود پیمان بستند که مردم را از شنیدن آیات قرآن کریم منع کنند و منع کردن مسافرانی که به مکه می آمدند از گوش دادن به پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در همین راستا بود اما با این حال، پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم به محل اقامتگاه مردم می رفت و از آنان طلب کمک و یاری می خواست.

ابوداود از جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده است: «پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در هنگام موسوم حج فرمود: «آیا کسی نیست که مرا به سوی قومش ببرد حال که قریش مرا از تبلیغ کلام پروردگار منع کردند» [33] قرآن کریم به این مسأله اشاره کرده و فرموده است:

(وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ)

فصلت: 26

«کافران به هم دیگری می گویند: گوش به این قرآن فرا ندهید و در هنگام تلاوت آن یاوه سرائی و جار و جنجال کنید تا مردمان قرآن را نشنوند و شما پیروز گردید.»

این چنین بود که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در مکه به دنبال تمام وسایل و راهکارها برای تبلیغ دعوت بود و علی رغم وجود بتان در خانه خدا پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم از تبلیغ دعوت در آن و بازارهای قریش و محافل آنان هیچ ابایی نداشت اما هنگامی در مدینه منوره حکومت تشکیل داد که وضعیت به گونه ای دیگر گردید و اسلام از دولتی قدرتمند و مدافع از مسلمانان و تبلیغ کننده دعوت اسلامی برخوردار گردید. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم از نماز خواندن در مسجدی که منافقان برپا ساخته اند نه تنها خودداری کرد بلکه عده ای را برای ویران کردن آن به دستور خداوند بدانجا فرستاد. خداوند متعال می فرماید:

(وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلَيَحْلِفْنَ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ . لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ)

توبه: 108 - 107

«و از میان منافقان کسانی هستند که مسجدی را بنا کردند و منظورشان از آن، زیان به مؤمنان و کفرورزی و تفرقه اندازی میان مؤمنان و کمینگاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیغمبرش جنگیده بود و سوگند هم می خوردند که نظری جز نیکی نداشتند اما خداوند گواهی می دهد که آنان دروغ می گویند: ای پیغمبر! هرگز در آن مسجد ضرار ما نیست و نماز مگذار. مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوای بنا گردیده است سزاوار آن است که در آن برپای ایستی و نماز بگذاری.»

بنابراین تشبیه مساجد سرزمین های اسلامی به مسجد ضرار تشبیه غلطی است زیرا تنها کسی که توانایی چنین کاری را دارد امیر و رئیس دولت است اما در هنگام فتنه ها امکان دوری گزیدن مؤقت از مساجد وجود دارد. [34]

شایسته یادآوری است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم با این که در مدینه حکومت را در اختیار داشت اما با این وجود به دوری گزیدن از مسجد منافقان دستور نداد تا این که دستور پروردگار در آیه سوره توبه نازل گردید زیرا فقط خداوند است که از نفاق و دورویی دل ها آگاه است و به همین دلیل است که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم در حدیثی که امام مسلم روایت کرده فرموده است: «مأمور نشده ام تا سینه مردم را بشکافم و از نهان دلشان باخبر شوم». جزئیات این موضوع در فصل سوم و چهارم این کتاب بررسی شده است. همچنین کتاب «دعاة لا قضاة» تألیف امام حسن هضیبی، همین مسأله را نقد و بررسی کرده است به گونه ای که موجب شد بسیاری از تکفیری ها از آراء و بدعت خود دست بردارند.

پیرامون ارشاد حرکت های اسلامی

اگر مدافعان و طرفداران حکومت‌ها به تحریف آیات قرآنی و احادیث نبوی درباره امر به معروف و نهی از منکر پرداختند به همان شیوه‌ای که قبلاً ذکر شد در مقابل شماری از فعالان دعوت اسلامی نیز بودند که در بکارگیری اصل امر به معروف و نهی از منکر افراط و زیاده روی کردند و به گونه‌ای که این اصل را برای نقد و محکوم کردن دیگران یا مخالفان فکری خود بکار گرفتند که به عنوان مثال می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

یکم: ارشاد در زمینه جهاد و جماعت‌ها:

یکی از عالمان و فعالان اسلامی درباره جهاد و جماعت‌های اسلامی نوشته است: (تنها راه برای هدایت حرکت خیزش اسلامی این است که از فعالیت‌های ناصحیح در زمینه دعوت اسلامی و از جمله نوع نگرش معاصر به مسأله جهاد اسلامی دوری زیرا به وسیله همین فعالیت‌های غلط است که فعالیت و جهاد اسلامی و به ویژه در کشورهای عربی به اعمال دیوانگان مبدل گشته است و جهد به عمل مجرمانه می‌ماند) و از آنجائی که او چهارچوب سخنانش را مشخص نکرده است شامل همگان شده و عام است.

او در ادامه می‌نویسد: (جماعت‌های اسلامی هم چنان مرتکب اشتباهات گذشته خود می‌شوند، آن اشتباهاتی که به متفرق ساختن و مورد شکنجه و آزار قرار دادن اعضای آن‌ها انجامید و آن هم فقط بدین دلیل که آن جماعت‌ها خود را گرفتار مسائل جزئی و درگیری‌های فرعی کرده‌اند که هیچ تأثیری در بداست آوردن موفقیت و پیروزی ندارند.)

گرچه در مورد ضرورت ارشاد و هدایت فعالیت اسلامی و جهاد اسلامی با نویسندۀ مذکور موافق هستیم اما در مورد راهکار وی در ارشاد که مبتنی بر این ادعا که سبب شکنجه و ظلم و استبداد همان فعالیت‌های غلط حرکت‌های اسلامی در تمام کشورها است مخالف می‌باشیم. جهاد اسلامی هیچ ارتباطی با جرم ندارد و شیخ عبدالعزیز بن باز در این باره گفته است: (برخی از شما هستند که به قتل رسیده‌اند و برخی دیگر از روی ظلم و به ناحق روانۀ تاریکی‌های زندان شده‌اند و تنها جرم آنها این است که آن‌ها مسلمانان را به سوی پروردگار پاک و منزّه دعوت می‌کنند و بندگان را به توحید و اطاعت خداوند رهنمون می‌سازند.) [35]

شاید مقصود آن نویسندۀ، افراد و فعالان اسلامی که روانه زندان شده و مورد شکنجه واقع شده‌اند نباشد و منظورشان قائلان به تکفیر مسلمانان باشد ولی از آنجائی که او مقصودش را مشخص نکرد است لذا سخنانش عام و فراگیر است و بنابراین توصیف جهاد اسلامی به جرم و دیوانگی نوعی کج فهمی و بی‌نظمی است.

آیا ارشاد و هدایت فعالیت اسلامی این است که جهاد به اعمال دیوانگان و بیهوشان توصیف شود؟ و ادعا شود که جهاد یک عمل غوغاگرایانه است که بر تحریک احساسات و تشویق افکار مبتنی است؟ و آیا ستم و استبدادی که توسط ستمگران در مورد داعیان صورت می‌گیرد و آنان را روانه زندان می‌کنند به خاطر اشتباهات جماعت‌های اسلامی است؟ حال آن که تمامی دنیا از دستور کارتر در متلاشی ساختن جماعت‌های اسلامی و از بین بردن آن‌ها آگاه است و از جرم و جنایتی که در مورد مسلمانان افغانی صورت می‌گیرد با خبر است؟

دوم: افترا به سلفی‌گرایی حسن بنا:

همه می‌دانند که دعوت شهید حسن بنا بر مودت و دوستی میان گروه‌ها و مذاهب مختلف اسلامی و تعاون و همکاری در مسائل مورد اتفاق آنان و معذور دانستن یکدیگر در مسائل مورد اختلاف، مبتنی است.

اما برخی از داعیان اسلامی گمان کرده‌اند که نقل بخشی از اقوال امام حسن بنا و آن هم به منظور جلوه دادن وی به صورت شخصی ناآگاه و مخالف عقاید اهل سنت جزو امر به معروف و نهی از منکر است که برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

اختلاف پیرامون آیات صفات:

یکی از داعیان چنین گفته بود: «شیخ حسن بنا تلاش کرد تا موضع گیری به این که آیات صفات جزو متشابهات قرآنی است را کم اهمیت جلوه دهد حال آن که در حقیقت میان ما و آن ها هیچ رابطه ای وجود ندارد). در رساله عقاید و رساله تعالیم حسن بنا هیچ گونه کم توجهی و بی اهمیتی نسبت به عقیده اسلام وجود ندارد او می گوید: (مذهب سلف پیرامون آیات و احادیث صفات این است که به آن ها همان گونه که ذکر شده اند ایمان بیاوریم و مقصود از آن ها را به خداوند متعال واگذاریم). [36] یعنی کیفیت را به خدا وا می گذاریم که در این صورت تشابه وجود پیدا می کند همان گونه که در لفظ نیز مانند لفظ استوا تشابه وجود دارد. اما او پس از نقل مذهب متأخرین - خلف - درباره آیات و احادیث صفات مبنی بر اینکه ظاهر آن آیات و احادیث مراد نیست و جزو متشابهات می باشند هدف خود را از ارائه هر دو مذهب که موجب اختلافات شدیدی میان علمای کرام شدند ... حال آن که اگر شما مسأله را به دقت بررسی نمایید متوجه می شوید که دایره اختلاف میان دو مذهب هیچ گمراهی به دنبال ندارد اگر هر کدام از دو مذهب افراط و زیاده روی را کنار می گذاشتند، و تحقیق و بررسی در این مسأله به هر مقدار که طولانی باشد سرانجام به یک نتیجه که همان واگذار کردن حقیقت مسأله به خداوند متعال است منتهی می شود). [37]

حسن بنا با واگذار کردن مراد حقیقی از آیات و احادیث صفات به پروردگار متعال - عدم تأویل یا تعطیل - خواهان این بود که ریشه اختلاف در این مورد را بخشکاند ولی با این حال او مورد اهانت برخی قرار گرفت و او را به سست و ضعیف کردن عقیده متهم کردند. [38] حسن بنا هم عقیده با علمای سلف است اما نظر وی این بود که مسلمانان جای پرداختن به بحث و جدال به عمل و تلاش روی بیاورند.

و سرانجام کتاب هایی رایگان در میان جوانان توزیع شد و در آن ها ادعا شده بود که از اصول عقیده این است که آیات و صفات جزو آیات متشابه نیستند بلکه جزو آیات محکم و روشن می باشند و بنابراین اختلاف در مورد آن ها گناه است و در همین کتاب ها نیز به شخصیت حسن بنا توهین شده است. نویسندگان و داعیان مذکور حقیقت اختلاف در مورد آیات صفات را به خوبی می دانند و بنابراین نادیده گرفتن آراء و دیدگاه های عالمان و پیشوایان دین گفته اند: برخی از صفات جزو متشابه است هرگز و روا و پسندیده نیست. از جمله عالمان و پیشوایان دینی که به این رأی قائل هستند افراد زیر می باشند:

سیوطی در کتاب «لباب النقول فی أسباب النزول» - «مختصر تفسیر ابن کثیر» 264/1 - «الأعتصام» شاطبی 55/1 و 249 «أحكام القرآن» حصّاص 9/2 - «الملل و النحل» شهرستانی 104/11 - احمد بن حنبل به نقل از کتاب «المذاهب الاسلامیه» تألیف شیخ محمد ابوزهره ص 236 - و «صفوة التفاسیر» صابونی و «الفتاوی ابن تیمیه 379/17».

بنابراین ادعای این که مسأله آیات صفات محل اجماع است هرگز جایز نیست و دیگر این که سخنان حسن بنا را نباید برخلاف تصریحات خود وی تفسیر شود. نصّ سخن حسن بنا در اصل از رساله تعلیم که راجع به فهم است به قرار زیر است: (شناخت خداوند متعال و توحید و منزه ساختن وی از والاترین عقاید اسلام است و به آیات و احادیث صفات دیگر امور متشابه وابسته بدان بدون تأویل یا تعطیل کردن آن ها ایمان داریم و متعرض اختلاف علماء پیرامون آن نمی شویم و آنچه که پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم و یارانش را کفایت کرده است ما را نیز کفایت می کند.

(وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا)

آل عمران: 7

«راسخان در دانش می گویند: ما به همه آن ها ایمان داریم و محکمت و متشابهات همه از سوی خدا ماست.»

برای این که کسی گمان نکند که امام حسن بنا به رأی علمای متأخر مبنی بر تأویل آیات صفات تمایل دارد او گفته است: (به آیات صفات بدون تأویل یا تعطیل و به همان گونه که نازل شده است ایمان داریم) و اما عبارت «متشابه» مذکور در سخنان وی به جمله ما قبل امور متشابه وابسته بدان، ارتباط دارد. و با وجود این فهم روشن، حسن بنا در رساله عقاید خود [39] یادآور شده است که عقیده اش همان عقیده سلف است. او می گوید: (معتقدیم که پیروی از رأی سلف مبنی بر سکوت و واگذار کردن علم معانی آیات به صفات خداوند متعال مطمئن تر و سزاوارتر است و سبب تأویل و تعطیل را از بین می برد). اما علی رغم این تکرار و تأکید از سوی حسن بنا مبنی بر این که عقیده اش همان عقیده سلف است عده ای از داعیان اسلام به نام عقیده یک شخص مسلمان نوشتند که حسن بنا و جماعتش دارای انحراف اعتقادی می باشند و عقیده ثابتی ندارند که مورد اجماع همه آنها باشد و مردم را به سوی آن فرا بخوانند. دلایل این مدعیان در تهمتی که به جماعت اخوان بستند و آن را شیوه خود در متحد ساختن جماعت های اسلامی قرار دادند به قرار زیر است:

1- عقیده اخوان در مورد توحید أسما و صفات به دلیل سخنان مذکور در بند دهم رساله تعالیم نامشخص است. و در بند دهم رساله مذکور مشخص گردید که امام حسن بنا عقیده سلف را ترجیح می دهد پس با این حال نامشخص بودن عقیده توحید در نزد او چه معنایی می تواند داشته باشد؟

2- این مدعیان با استناد به آن مقدمه غلط پیشین نتیجه غلطی گرفتند که در حقیقت این نتیجه، دومین دلیل آن ها بشمار می آید. نص این دلیل از این قرار است: (و اعتقاد داشتن به این که آیات و احادیث صفات جزو متشابهات است همان اصل و اساسی است که حسن بنا عقیده خود را مبنی بر تفریض بر آن بنا نهاده است و شیخ الاسلام، ابن تیمیه پس از ذکر اقوال علما، درباره تفریض اقوال آنها را که در حقیقت عقیده «جهمیه» و «معتزله» و دیگر گروه های همانند آن ها می باشد باطل اعلام کرده است). [40]

در اینکه کیفیت جزو متشابه است اختلافی نیست بنابراین عقیده حسن بنا مبنی بر (و امور متشابه وابسته بدان بر کیفیت و تشابه در الفاظ مانند لفظ استواء حمل می شود) همانند عقیده ابن تیمیه در فتاوی است).

اقترا به عقیده حسن بنا

اشکالاتی که به دلیل مذکور وارد است به ترتیب زیر می باشند:

الف - مدعیان مذکور شیخ حسن بنا را دارای عقیده سست و از زمره کسانی به شمار می آورده اند که به متشابه بودن آیات صفات عقیده دارند با این که آنها از مسأله وجود تشابه در کیفیت آگاه می باشند. آن ها می دانند که اختلاف در مورد آیات صفات که آیا جزو متشابهات می باشند یا خیر؟ موجب تضعیف عقیده نمی گردد و قول ابن تیمیه آن ها را کفایت می کند آن هنگامی که از او سوال شد که مجاهد و شافعی آیه:

(فَأَيْنَمَا تُولُوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ)

بقره: 115

را تأویل کردند و گفتند که مراد از وجه الله، قبله خداوند است. ابن تیمیه در پاسخ به این سؤال و دیدگاه مجاهد و شافعی را تأیید کرده و گفته است: آیه مذکور جزو آیات صفات نیست اما لفظ استواء جزو متشابهات است و سخن حسن: (بدون تأویل یا تعطیل) بر تلفیق میان قوم سلف و خلف در مورد مسأله مذکور دلالت دارد و چه بسا سخن وی که گفته است: (و امور متشابه وابسته به آن) به قول ابن تیمیه و شافعی و مجاهد اشاره داشته باشد. و با این حال او ادعای

وجود تشابه در صفات را نکرده است و او فقط به ترک اختلاف در کیفیت صفات فراخوانده است. ب - جمهور فقها معتقدند که آیات صفات جزو متشابهات است و با این حال هیچ کس از اهل سنت آن ها را به فساد عقیده متهم نکرده است و طبقه آن چه که در مورد مباحث پیشین بیان شد امام احمد بن حنبل، سیوطی، ابن کثیر و حصّاص این مسأله را به طور مفصّل بررسی کرده اند و با وجود این حقیقت، عبارت حسن بنا بر متشابه بودن آیات صفات دلالت دارند.

ج - میان گفتار حسن بنا که گفته است: (به رأی سلف قائل به سکوت و واگذار کردن علیم معانی این صفات به خداوند متعال اعتقاد داریم) و میان آن هایی که در تاریخ اسلام به نام اهل تفویض مشهورند و ابن تیمیه به رد بر آن ها پرداخته است تفاوت زیادی وجود دارد. اصطلاح مذکور - اهل تفویض - بر مذهب معینی اطلاق می شود که «معتزله» و «جهمیه» جزو این مذاهب به شمار می آیند. هرگز و تحت هیچ شرایطی نمی توان از این عبارت امام حسن بنا (رأی سلف تفویض علم معانی این صفات به پروردگار متعال است) فهم و استنباط مدعیان و منتقدان از آن را فهمید. این منتقدان و مدعیان عمداً میان موارد زیر خلط موضوع کرده اند

1- آن ها میان کلمه تفویض که در لغت به معنای عدم تأویل و تعطیل و واگذار کردن امر به پروردگار متعال است به دلیل این که خداوند فرموده است: (والراسخون فی العلم یقولون آمنا به کلّ من عند ربنا) و میان عبارت (اهل تفویض) که به مذهب معین و مشخصی که به تأویل آیات و صفات قائل است خلط موضوع کرده اند. اهل تفویض مخالف علمای سلف است و امام حسن بنا آنجایی که به کلمه تفویض اشاره کرده عقیده سلف را نیز ذکر کرده است و به این صورت ادّعی مدعیانی را که می گویند حسن بنا طرفدار رأی علمای متأخر و از جمله اهل تفویض است نقش بر آب کرده است.

علاوه بر آن، اختلاف پیرامون آیات صفات ساخته و پرداخته حسن بنا نیست. سیوطی در این باره می گوید: (آیات صفات جزو متشابه است و جمهور سلف و اهل حدیث به تفویض معنای آیات صفات به خداوند متعال ایمان دارند...)[41]

اما متأسفانه برخی از دعوتگران، به نام امر به معروف و تحت شعار متحد ساختن فعالیت اسلامی دیگر جماعت های اسلامی را مورد اتهام قرار می دهند و چیزهایی را بدان نسبت می دهند که در ذهن آن ها خطور نکرده است و ادّعا می کنند که عقیده «اخوان المسلمین» سست و بی پایه است زیرا سید قطب نقل کرده است که احادیث آحاد در عقاید حجّت نمی باشند در حالی که برای آن ها شایسته تر این بود که سخنان مؤلف در کتاب «السنة المفتری علیها» که به دفاع از احادیث آحاد پرداخته است نقل می کنند و سزاوارتر این بود که بگویند سید قطب رأی جمهور را نقل کرده و از خود سخنی نگفته است.

حسن بنا و عقاید صوفیه

آن داعیان منتقد پس از نقل این سخن حسن بنا که گفته است: (هیچ عیب و حرجی بر تو نیست که بگویی اخوان المسلمین یک دعوت سلفی و روشی سنت گرا و حقیقی صوفی گرا است). همچنین سخنان وی در رساله تعالیم که در آن گفته است: (و اگر دعا همراه با توسل به یکی از بندگان شو خلاف فرعی در کیفیت دعا بشمار می آید و جزو مسائل عقیده نیست) ادّعا کردند که سخنان حسن بنا (انسان را در دام شرک صریح گرفتار می سازد و تصوّف بیماری بی درمان و زهری کشنده است که بر هر مسلمانی واجب است که با دستان خود آن را تغییر دهد... اما تمجید و مدح آن و دعوت برای برپا داشتن دین اسلام بر اساس آن، هرگز مورد قبول انسان مسلمان نیست.) [42]

مدعیان مذکور حقایق زیر را به باد فراموشی سپرده اند:

1- حسن بنا هرگز به آن تصوّف مورد نکوهش که آن ناقدان آن را بیماری بی درمان نامیده اند

فرانخوانده است. او عبارت (حقیقی صوفی گرا) را این گونه شرح داده است: (آن ها می دانند که اساس نیکی، پاکی نفس و صفای قلب و مواظبت بر عمل و رویگردانی از بندگان و محبت به خاطر خداوند و ارتباط براساس نیکی است). [43]

2- آن مؤلف منتقد در کتاب خود یک فصل را به فکر صوفی اختصاص داده است. او در فصل مذکور گفته است: (رهبر اندیشه صوفی که پس از عصر صحابه ظهور کرد ابراهیم بن ادهم متوفی سال 161 هجری بود. او حدیث را با سند روایت می کرد و از لحاظ اعتقادی انحراف زیادی از قرآن و سنت نداشت و او از زمره کسانی است که ابن تیمیه به استقامت و اعتدال آن ها گواهی داده است. [44] [45]

3- با این حال چرا آن منتقدان توضیحی حسن بنا درباره مقصود خود از تربیت صوفیانه را که تصوف ابراهیم بن ادهم هماهنگ است نمی پذیرند ولی تصوف ابراهیم بن ادهم را مورد ستایش قرار می دهند.

4- این ادعا که گفتار حسن بنا درباره توسل به شرک آشکار می انجامد و هر کس که معتقد به واسطه میان خداوند و بندگان شود شرک است و به خاطر ارتداد باید کشته شود هرگز صحیح نیست. [46]

الف - امام ابن تیمیه درباره صوفیه می گوید: (برخی صوفیان و تصوف را مورد نکوهش قرار داده و گفته اند: آن ها بدعت گزارانی هستند که از سنت منحرف شدند و برخی دیگر نسبت به آن ها مبالغه و افراط نموده و گفته اند که آن ها بهترین بندگان پس از پیامبر می باشند). او در ادامه می گوید: (حقیقت این است که آن ها در ادای طاعت پروردگار تلاش و کوشش و اجتهاد کردند همان گونه که سایر عبادت گران تلاش و اجتهاد می کردند. در میان صوفیان برخی بودند که بر حسب اجتهاد خود در تقرب به سوی پروردگار پیشی گرفته است و برخی دیگر اهل اقتصاد و اعتدال از زمره اصحاب یمین به شمار می آیند و هستند کسانی که اهل گناه اند که یا توبه می کنند یا توبه نمی کنند. و از پیروان آن ها کسانی هستند که به خودشان ستم روا داشته و از پروردگارشان نافرمانی کرده اند و برخی از اهل بدعت و زنادقه نیز خودشان را به صوفیان نسبت داده اند حال آنکه از نظر صوفیان اهل تحقیق جزو آن ها به شمار نمی آیند. [47]

ب - ابن تیمیه با این که بشتترین موارد استعانت از مردگان را انکار کرده است اما او به کفر شخصی که از مردگان استعانت می جوید قائل نیست. او در این باره می گوید: (برخی گفته اند که اگر حاجتی داشتی فلان شیخ را وصی خود قرار بده که حاجت تو را برطرف می سازد یا این که در نزد ضریحش او را فرا بخوان. این عمل باطل و انجام آن حرام است) ... و در ادامه می افزاید: (جای بسی شگفتی است که انسان خردمند مرده را فرا بخواند و از او طلب کمک نماید اما از کسی که همیشه زنده است و هرگز نمی میرد طلب کمک نکند و علاوه بر آن او چنان فکر کند که اگر کمک فلان شیخ مرده نبود حاجتش برآورده نمی شد که البته انجام چنین کاری حرام است.

ابن تیمیه درباره توسل به بندگان برای نزدیکی به خدا می گوید: (اگر شخص توسل کننده به کسی که از او کمک می خواهد بگوید: به خاطر فلان یا به حق فلان از تو می خواهم، در این حالت هیچ کسی قائل به این نیست که شخص توسل کننده از شخص مورد توسل کمک خواسته است بلکه او از کسی که دعا کرده کمک خواسته است). [48]

مفهوم سخنان ابن تیمیه این است که شخص توسل کننده ممکن است از خداوند و نه از آن شخص مورد توسل کمک کرده است و بنابراین هیچ دلیلی برای تکفیر شخص قائل به توسل مذکور وجود ندارد. این مسأله جزو مسائل بغرنج و پیچیده ای است که دلایل آن آشکار و روشن نمی باشد. و با این که ابن تیمیه معتقد است که این نوع از توسل اگر توسل به پیامبران باشد

جایز است اما اگر توسل به غیر از پیامبران باشد جایز نیست، [49] حسن بنا فقط قائل به این بوده که خلاف موجود در این مسأله یک اختلاف فرعی است و فتوایی در مورد جواز یا عدم جواز آن صادر نکرده است زیرا تنها هدف حسن بنا این بوده که مسلمانان بجای مجادله به عمل روی آوردند.

خلاصه سخن این است که فقها در مورد این که این نوع از توسل کفر شمار نمی آید اتفاق نظر دارند و تنها اختلاف آن ها در مورد جواز یا عدم جواز آن است [50] که نظر شیخ حسن بنا این بود که اختلاف در این باره یک اختلاف فرعی است و شیخ البانی نیز در مقدمه شرح خود بر عقیده طحاویه به همین رأی قائل می باشد و گفته است اختلاف در این مورد جزو مسائل عقیده بشمار نمی آید.

صوفیان نخستین به کتاب و سنت پایبند بودند و از حدود شرع تجاوز نمی کردند و با بدعت مبارزه می کردند [51] پس چرا باید به حسن بنا به خاطر این که آن ها را تکفیر نکرده است توهین شود؟

ذوالنون مصری گفته است: (از نشانه های محبت به خاطر خداوند پیروی از اخلاق و دستورات و سنت پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم است.) [52] و جنید گفته است: (نباید به کسی که قرآن را حفظ نکرده و حدیث نبوی را یادداشت نکرده است اقتدا شود زیرا دانش ما به قرآن و سنت مقید است) [53] و ابویزید بسطامی گوید: (اگر کسی را دیدی که دارای کرامات است به گونه های که حتی در هوا پرواز می کند فریب او را مخورید تا این که مطمئن شوید که عملکرد وی در مورد اوامر و نواهی و حفظ حدود الهی و انجام شریعت چگونه است) [54] که البته این سخن به عنوان مدرکی برای تأیید بسطامی بشمار نمی آید.

ابوعثمان سعید حبری می گوید: (هر کس که سنت را به زبان و به عمل اجرا نماید حکمت بر زبانش جاری می گردد و هر کس که از خواهش های نفس پیروی کند بدعت بر زبانش جاری می شود.) [55]

ج - امام شاطبی می گوید: (سخن گفتن در مورد جزئیات و ریزه کاری های تصوف نه مطلقاً بدعت بشمار می آید و نه مطلقاً از روی دلیل، صحیح و معتبر می باشد بلکه آن بین این دو است. و لفظ تصوف از نظر علمای پیشین بر دو معنا اطلاق می گردید: 1 - خود را پیراستن به هر گونه اخلاق موافق سنت و دوری جستن از هرگونه اخلاق پلید 2- فنا و بقا به خاطر پروردگار. مورد نخست متوجه ظاهر و مورد دوم متوجه باطن انسان می گردد که مجموع هر دو همان تصوف است و بنابراین در تصوف به معنای اول بدعتی وجود ندارد زیرا آن که فهم و دانشی که عمل بر آن بنا می شود بر می گردد که البته این نوع فهم و دانش صحیح و معتبر و دلایل آن در کتاب خداوند و سنت و روشن و آشکار است. اما تصوف به معنای دوم دارای انواع مختلف به شرح زیر است:

یکم: به عوارض و حالاتی که برای سالکان رخ می دهد بر می گردد و آن زمانی است که نور توحید و وجدانی در دلشان نقش می بندد که بر حسب وقت و حالت موجود و نیازمندی در یک مسأله خاص و با مراجعه به شیخ مربی، سالک لب به سخن می گشاید: این نوع از تصوف به دلیل برخوردار بودن از دلیل شرعی بدعت بشمار نمی آید. در صحیح مسلم روایت شده است که برخی از صحابه به نزد پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم آمدند و به او گفتند: یا رسول الله، در درون خود امر بزرگی می یابیم که گفتن آن برای ما دشوار است و دوست نداریم که این امر بزرگ از آن نفس ما باشد و ما آن شیء عظیم را بر زبان جاری کرده باشیم. پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم گفت: آیا آن شیء بزرگ را یافتید؟ آن ها گفتند: آری، پیامبر صلّ الله علیه و آله و سلّم فرمود: آن شیء عظیم همان ایمان صریح است.

دوم: به کرامات و عادات خارق العاده و موارد بسته به آن که آیا جزو عادات خارق العاده هستند یا خیر؟ بر می گردد که این نوع نیز بدعت نمی باشد.

سوم: این نوع به مدرکات نفوس از عالم غیب و احکام تجرید نفسی و علوم مربوط به عالم ارواح و ذات فرشتگان و شیاطین و نفوس انسانی و حیوانی و موارد مشابه بر می گردد که البته این نوع، بدعت مذموم بشمار می آید اگر به عنوان یک علم در نظر گرفته شود.

چهارم: به حقیقت ورود به دنیای تصوف و متصف شدن به اوصاف آن و قطع کردن خواسته های نفس بر می گردد که این فقه مربوط به هوای نفس بدعت بشمار نمی آید. [56]

شکی نیست که اقوال این عالمان به عنوان دلیل شرعی در نظر گرفته نمی شود چرا که قبلاً دلیل شرعی مسأله مورد بحث را از خلال قرآن و سنت ثابت کرده ایم و هدف از نقل اقوال عالمان دین تأکید بر این حقیقت است که آنچه آن ها فهمیده اند همان چیزی است که حسن بنا فهمیده اما به او افترا شده است.

حسن بنا و تعصب مذهبی

آن مدعیان تحت شعار عقیده سلف ادعا کردند که از نظر امام حسن بنا وجود اختلاف میان مسلمانان بلاشکال و قابل توجیه است و در اصل روش «اخوان المسلمین» همین است. [57] بنابراین ادعاهای آن ها در مورد کنار نهادن اختلافات و تعصب مذهبی بی فایده است و به بانگی در بیابان می ماند زیرا حصول اجماع توسط آنان بر یک امر جزئی بنا به دلایل زیر غیر ممکن است.

1- اختلاف افکار و عقول از لحاظ قوت و ضعف استنباط و ادراک یا جهل داشتن به دلایل.
2- اختلاف محیط و شرایط به گونه ای که به خاطر این اختلاف، تطبیق و اجرا نیز متفاوت و گوناگون می گردد.

3- اختلاف فقها در اطمینان قلبی داشتن نسبت به روایت.
اسبابی که این مدعیان از رساله «دعوتنا» [58] ذکر کردند مسبوق به این قول حسن بنا است: (دعوت اخوان المسلمین یک دعوت عمومی است به گونه ای که دارای لوازم و توابع ویژه است نمی باشد. دعوت اخوان به حقیقت و مغز دین فرا می خواند ... این دعوت تابع حق است هرکجا که باشد و طرفدار اجماع و اتحاد است و از تفرقه و انحراف و تک روی بیزار است. ولی با این وجود اعتقاد داریم که اختلاف در فروع دین امری ناگزیر است به گونه ای که رفع آن و ایجاد اتحاد و یکپارچگی در مسائل فروع و آراء و مذاهب بنا به دلایلی غیر ممکن است). که از جمله این دلایل همان اسباب مذکور در فوق است.

اما آن مدعیان منتقد این سخن حسن بنا را بر سستی عقیده وی حمل کردند و آن را تحت عنوان مذهب گرایی و تعصب مذهبی بشمار آوردند اما سخنان خود را در آغاز کتابشان [59] مبنی بر وجود اختلاف تنوع و نه اختلاف تفرقه و روایاتی را که بر اختلاف یاران پیامبر صل الله علیه و آله و سلم در برخی امور و تخطئه و نقد و بررسی کردن آرای یکدیگر توسط آن دلالت دارد و توسط خود آن ها در همان کتاب نقل شده است فراموش کرده اند. آن منتقدان پس از ذکر اختلاف میان صحابه به این نتیجه رسیدند که اختلاف صحابه رضی الله عنهم جزو مصادیق حدیث پیامبر صل الله علیه و آله و سلم است که در آن فرموده است: «هرگاه حاکم بنا به اجتهاد حکم کند و به قول حق اصابت کند دو پاداش دارد اما اگر اجتهاد کند و حکمش به خطا رود یک پاداش می برد.» [60]

این مدعیان به خوبی می دانند که اختلاف سلف در فروع دارای اسبابی است که امام بنا آن اسباب را به طور خلاصه ذکر کرده است و خود آن ها در آغاز کتابشان بدان ها اشاره کرده اند اما آن ها ادعای وجود اختلاف در فروع را برای خودشان حلال و جایز دانسته اند ولی آن را برای

حسن بنا و پیروانش حرام بشمار آورده اند و چنین ادعایی توسط وی را بر سستی عقیده وی و پیروانش حمل کرده و او را به تعصب مذهبی متهم ساخته اند چرا که او اختلاف کنندگان در فروع را معذور می داند.

اندرز صریح

برخی از فعالان در زمینه دعوت اسلامی به بیماری های جامعه شان گرفتار شده اند به گونه ای که هر کدام از آن ها فقط به جماعتی که بدان منتسب است تعصب نشان می دهد و در جهت حمایت و طرفداری از افکار و ایده های جماعت خود هر گونه گمراهی و انحراف را به دیگر جماعت ها نسبت می دهد و دعوتگران دیگر را مورد نقد و ریشخند قرار می دهد حتی اگر در جهت تحقق آرزوی خود مرتکب گناه غیبت و سخن چینی شود حال آن که شایسته این است که در موارد محل اتفاق با یکدیگر همکاری کنند و در مسائل مورد اختلاف یکدیگر را معذور بدانند زیرا خداوند متعال می فرماید:

(وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ)

انفال: 46

«و در میان خود اختلاف و کشمکش مکنید که در مانده و ناتوان می شوید و شکوه و هیبت شما از میان می رود.»

از نشانه های زیاده روی در دین این است که یک شخص یا گروهی ادعا کند که توان ریشه کن ساختن مسائل اختلافی را در اختیار دارد به گونه ای که مخالف رأی و نظر او در زمره مرتدان یا افراد سست عقیده بشمار می آید.

از نشانه های نادانی است که مجاهد در راه خداوند را به خاطر این که خود را مشغول علوم و مسائل سنت نکرده است مورد تمسخر و ریشخند قرار دهیم یا بر عکس شخصی که تمام وقت خود را به سنت مشغول ساخته است به خاطر این که در راه خداوند جهاد نکرده است مورد تمسخر قرار بگیرد. زیرا هر کسی در مسیر آن چه که برای آن آفریده شده است رهنمون می گردد و انسان های مجاهد و عالمان به سنت مکمل یکدیگرند و بنابراین سرزنش و عیب جویی کردن یکدیگر هرگز شایسته آن ها نیست و به همین دلیل است که پیامبر صل الله علیه و آله و سلم برای شخص مجتهدی که اجتهادش درست باشد دو اجر و ثواب و برای شخص که اجتهادش به خطا رفته است یک اجر قرار داده است. دیگر آن که همه باید بدانیم که عدم انکار و سرزنش در مسائل اختلافی مورد اتفاق تمام فقهای امت است و شخص عالم حق ندارد دیگران را به پذیرش رأیش او وادار کند. [61]

باری دیگر موضع خوارج نسبت به مسلمانان را به این برادران یادآوری می کنم. آن هنگام که خوارج خون مسلمانان را به اتهام ارتداد مباح اعلام کردند به گونه ای که برخی از علماء برای نجات یافتن از شمشیرهای خوارج مجبور شدند خود را یهودی و از اهل کتاب معرفی نمایند تا بدین ترتیب از کشته شدن در امان بمانند. زمانی که ابوحنیفه - خدا او را رحمت کند - در مسجد نشسته بود و عده ای از خوارج شمشیر به دست وارد مسجد شدند و گفتند: ای ابوحنیفه دو سوال از شما خواهیم پرسید که اگر جواب دادی نجات می یابی و اگر جواب ندادی کشته می شوی. [62]

ابوحنیفه گفت: شمشیرهایتان را غلاف کنید که دیدن آن ها قلب ام را آشفته می سازد. خوارج گفتند: چگونه شمشیرهایمان را غلاف کنیم در حالی که آن که کسب ثواب جزیل را در فروکردن آن ها در گردن شما می پنداریم.

ابوحنیفه گفت: پس سوال کنید.

خوارج گفتند: دو جنازه در کنار درب مسجد گذاشته شده اند. یکی از این جنازه ها متعلق به

شخصی که شراب می نوشید و در حالت مستی در گذشته است، اما جنازهٔ دوم زنی است که از طریق زنا باردار شده است و پیش از توبه کردن و در اثنای زایمان فوت کرده است، حال آیا آن دو مؤمن می باشند یا کافرند؟

ابوحنیفه: آن دو جنازه جزو کدام طایف اند، آیا یهود می باشند؟ خوارج گفتند: خیر. ابوحنیفه گفت: آیا مسیحی هستند؟ گفتند: خیر. ابوحنیفه گفت: آیا زرتشتی اند؟ گفتند: خیر. ابوحنیفه گفت: پس از کدام ملت می باشند؟

خوارج گفتند: آنها جزو مسلمانان هستند. ابوحنیفه گفت: خودتان به سوالتان جواب دادید. خوارج گفتند: آیا آن ها بهشتی اند یا جهنمی؟

ابوحنیفه گفت: نظر من در مورد آن دو همان است که حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد کسانی که از آن دو بدتر بوده اند گفته است:

(فَمَنْ تَعِيَني فَإِنَّهُ مِنِّي وَمَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)

ابراهیم: 36

«پس هر که از من پیروی کند او از من است و هر کس از من نافرمانی کند تو که بخشایدۀ مهربانی.»

و در مورد آن دو به قول حضرت عیسی علیه السلام معتقدم آنجا که گفته است:

(إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِن تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)

مائده: 118

«اگر آنان را مجازات کنی بندگان تو هستند و اگر از ایشان گذشت کنی تو چیره و توانا و حکیم هستی.»

خوارج پس از شنیدن پاسخ ابوحنیفه با حالتی سرافکنده مسجد را ترک کردند. اخیراً یکی از مبلغان دینی گفته است که عدم انکار در مسائل اختلافی به معنای اتفاق بر کتمان حق است و این دعوت - عدم انکار در خلاقیات - از دعوت بی دینان خطرناک تر است زیرا در کتاب های فقهی دلایل مسائل اختلافی بررسی و ثابت شده است به گونه ای که ثبوت آن دلایل به نفی قاعدهٔ عدم انکار می انجامد. اما آن مبلغ گرامی این نکته را فراموش کرده است که مقصود از عدم انکار این است که مخالف فکری را در زمرهٔ مرتکبان امر زشتی که از بین بردن آن با دست و زبان و سرانجام در حالت عجز و ناتوانی انکار قلبی آن واجب است بشمار نیاوردیم و دیگر آن که عدم انکار در مسائل خلاف به معنای کتمان حق نیست زیرا هر کدام از افراد، حق تبیین و توضیح دلیل خود را بر اساس قرآن و سنت دارد ولی چیزی که باید همه بدان اعتراف کنیم این است که آن پیامبری که تفسیرش وحی بشمار می آید و مخالفت با وی جایز نمی باشد در میان ما وجود ندارد.

أئمة چهارگانه و جماعت تکفیر

آخرین پند و اندرز به پیروان جماعت تکفیر که خود را «اخوان المسلمین» می نامد این است که افکار و عقاید شیخ شکر مصطفی را بررسی نمایند و بدانند که او بارها در برابر دادگاه اعلام کرد که هدف از تأسیس جماعت خود ویران ساختن بت هایی است که در برابر خداوند مورد پرستش قرار می گیرند و اولین بتی که باید سرنگون شود بت امامان چهارگانه است زیرا آنها اجماع و قیاس را به عنوان أدله تشریح بشمار آورده اند و بر این اساس به تحلیل و تحریم در برابر خداوند پرداخته اند و افزون بر آن گناهکاران و شخصی را که بر ارتکاب معصیت اصرار و پافشاری می کند کافر بشمار نمی آورند.

این جوانان فریب خورده اگر احادیث مربوط به ایمان و کفر را که در کتابهای حدیث ذکر شده است مطالعه می کردند، متوجه می شدند که قرآن و سنت نبوی به ایمان شخص گناهکار

مسلمان حکم داده اند که این مسأله در فصل سوّم همین کتاب بطور مفصّل بررسی شده است.

و به این حقیقت دست پیدا خواهند کرد که پیشوای آنها؛ شکرى مصطفی رحمة الله به منظور پیروی از افکار و اندیشه های خود آنها را از مطالعه مصادر و کتابهای حدیث منع کرده است. این جوانان را به خواندن کتابهای اصول نصیحت می کنم تا بدانند که همه فقها در مورد اینکه اجماع و قیاس باید مستند به دلیل شرعی - قرآن و سنت - باشد و بدون استناد به قرآن و سنت جزو مصادر قانون گذاری بشمار نمی آیند، اتفاق نظر دارند. بنابراین امامان چهارگانه قائل به تحریم و تحلیل در برابر خداوند نمی باشند.

سخن آخر اینکه دلیل شرعی جماعت تکفیر در کافر دانستن شخص مصر بر گناه این قول پروردگار است که می فرماید:

(وَلَمْ يُصِرُّوا عَلٰى مَا فَعَلُوا)

آل عمران:

135

«مؤمنان بر چیزی که انجام داده اند پافشاری نمی کنند و به تکرار دست نمی یابند.»

آیه پیشین درباره صفات پرهیزکاران است که از جمله آن صفات موارد زیر است:

(الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ)

آل عمران:

134

«آن کسانی که در حال خوشی و ناخوشی به احسان و بذل و بخشش دست می یابند و خشم خود را فرو می خورند و از مردم گذشت می کنند.»

صفات یاد شده در این آیه صفات کمال بشمار می آیند به گونه ای که اگر کسی آنها را ترک کند ایمانش ناقص می گردد اما کافر نمی شود. پس هر کسی خود را فرو نمی خورد جزو کافران بشمار نمی آید زیرا خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ)

که با توجه به این آیه هر چیزی غیر از شرک و از جمله گناهان در دایره بخشش الهی جای می گیرند حتی اگر شخصی گناهکار با گناه از دنیا برود.

[1] . ص 16.

[2] . ص 13، 16.

[3] . ص 6.

[4] . این عبارت از دکتر نمر است.

[5] . الرسالة، ص 98 به بعد.

[6] . الأحكام فى أصول الأحكام، 1/109.

[7] . الرسالة، ص 78.

[8] . لمحات فى أصول الحديث، محمد ادیب صالح، ص 37.

[9] . السنّة المفترى عليها، مؤلف ص 19 و 24.

[10] . نادان ممکن است چنین پندارد که اگر سنت عموم قرآن را تخصیص بزند یا نسخ کند پس

میان قرآن و سنت تناقض وجود دارد. کتاب «السنّة المفترى عليها» در فصل هفتم به طور مفصّل به این موضوع پرداخته است.

[11] . ص 134.

[12] . التاج الجامع للاصول، ج 5 کتاب فته ها.

[13] . ص 141.

[14] . ص 112.

[15] . ص 14.

[16] . ص 16.

- [17] . لمحات فی اصول الحدیث، محمد ادیب صالح، ص 305.
- [18] . فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، 83/1.
- [19] . فتح الباری، ابن حجر عسقلانی، 83/1.
- [20] . فی ظلال القرآن، 431/3.
- [21] . فتح الباری، 83/1.
- [22] . فتح الباری، 83/1.
- [23] . ص 151.
- [24] . السنة المفتري عليها فصل اول.
- [25] . الحاوی للفتاوی، جلال الدین سیوطی، ص 65.
- [26] . مجموع الفتاوی 254/77، 294.
- [27] . مجموع الفتاوی، 254/7، 294.
- [28] . مجموع الفتاوی، 254/7، 294.
- [29] . همان منبع.
- [30] . همان منبع.
- [31] . ص 12 و 15 بیانیه اسلامی صادره توسط آنان که به وسیله پست فرستاده شده است.
- [32] . تفسیر ابن کثیر 124/3.
- [33] . المستدرک 6212/2، حدیث مذکور بنا به شرط شیخین بخاری و مسلم صحیح است، ابوداود 247/2.
- [34] . به فصل هفتم این کتاب مراجعه شود.
- [35] . مجله کویتی «المجتمع» تاریخ 9 شوال 1400 هـ 1980/8/19 میلادی.
- [36] . مجموعه رسائل حسن بنا، ص 327.
- [37] . همان مرجع، ص 329.
- [38] . الجماعات الإسلامیه، سلیم الهلالی و دیگری ص 108.
- [39] . ص 458.
- [40] . الجماعات الإسلامیه فی ضوء الكتاب و السنة، ص 108 و 112 به بعد.
- [41] . معترك الأقران فی أعجاز القرآن، 147/1.
- [42] . ص 108 و 109.
- [43] . مجموعه الرسائل، رساله المؤتمر الخامس ص 156.
- [44] . الفتاوی 515/10.
- [45] . الجماعات الإسلامیه ص 81.
- [46] . همان مرجع ص 110.
- [47] . مجموع الفتاوی 1158/11.
- [48] . مجموع الفتاوی 527/11.
- [49] . همان مرجع، 106/1.
- [50] . به آخر فصل چهارم مراجعه شود.
- [51] . فتاوی معاصره یوسف قرضاوی 632/1.
- [52] . الرساله القشیریة 55/1، 107، 82، 111.
- [53] . همان مرجع، 55/1، 107، 82، 111.
- [54] . همان مرجع، 55/1، 107، 82، 111.
- [55] . همان مرجع، 55/1، 107، 82، 111.
- [56] . الأعتصام 210/1.
- [57] . الجماعات الاسلامیه، ص 81.
- [58] . ص 23.
- [59] . ص 26.
- [60] . ص 29.

- [61] . الأحكام السلطانية، ماورای، ص 231- احیاء علوم الدین، غزالی، 290/2.
- [62] . مناقب ابوحنیفه، مکی ص 145، مناهج الاجتهاد، دکتر مدکور ص 589.